

سالنامه گل آقا

۱۳۷۱

- مطبوعات طنز در ایران از آغاز تا کنون
- معرفی نشریه باباشمل
- سخت گیری و تعصب خامی است
- خادم الفقراء: دخو علیشاه
- چرا می خندیم
- گزارشی از نخستین جایزه سینمایی گل آقا
- بیمارستان آموزشی «داستان»
- نگرشی بر مجله پانچ
- نگاهی به کاریکاتورهای روگر سانچز



سالنامہ گل آقا

۱۳۷۱

الحمد لله الذي هدانا لهذا

۱- چنانچه در صورتی که این قرارداد منقضی شود، کلیه حقوق و تعهدات طرفین به یکدیگر منتقل می‌گردد.

کتابخانه ملی افغانستان

سالنامه گل آقا (سال دوم - ۱۳۷۱)

● صاحب امتیاز و مدیر مسئول: «کیومرث صابری فومنی»

● مشاور اجرایی: «سید سعید رضویان»

● ویراستار: «فریبا فرشاد مهر»

● صفحه آرا: «محمد کرمی»

● حروفچین: «سوسن عقیقی»

● لیتوگرافی: موج

● چاپ: گلبرگ

● قیمت: ۲۲۰۰ ریال

● ناشر: انتشارات گل آقا

(سالنامه گل آقا هر سال یک بار منتشر می شود)

□ تیراژ: ۲۵ هزار

(همه حقوق برای ناشر محفوظ است)

کاریکاتور آقایان جلال رفیع، علی اکبر کسمایی، علی اکبر دهخدا، دکتر مسعود کیمیاگر و مسعود مهربانی از کاریکاتورست جوان گل آقا «نیک آهنگ کوثر» است.

فهرست

- به قلم «گل آقا» ۸۸
- نقد، حواشی، بررسی و غیره ۸۸
- مهمترین وقایع سال ۱۳۷۱ / قطب الممالک ۸۸
- سخت‌گیری و تعصب خامی است ۸۸
- گفتگو با جلال رفیع (آقا جمال) ۸۸
- مار خوش خط و خالی که «هم زهر بهر دشمن و هم مهر بهر دوست» دارد ۸۸
- روگر سانچز / غلامعلی لطیفی ۸۸
- خط‌مشی گل آقا ۸۸
- سیری در تم‌قاله‌ها / غلامرضا کیانی‌رشد ۸۸
- چرا می‌خندیم؟ ۸۸
- علی اکبر کسمایی ۸۸
- خادم الفقراء: دخو علیشاه ۸۸
- علی اکبر دهخدا ۸۸
- یادآرز شمع مرده یاد آرا ۸۸
- یاد از شادروان استاد ابوالقاسم حالت / مرتضی فرجیان ۸۸
- نخستین جایزه سینمایی گل آقا ۸۸
- مراسم اهدا جوایز به برگزیدگان سینمای کمدی ۸۸
- برگزیده‌ای از کاریکاتورهای مسعود مهرابی ۸۸
- مصاحبه ۸۸

● مقدمه

به قلم «گل آقا» ۸۸

● نقد، حواشی، بررسی و غیره

مهمترین وقایع سال ۱۳۷۱ / قطب الممالک ۸۸

● سخت‌گیری و تعصب خامی است

گفتگو با جلال رفیع (آقا جمال) ۸۸

● مار خوش خط و خالی که «هم زهر بهر دشمن و هم مهر بهر دوست» دارد

روگر سانچز / غلامعلی لطیفی ۸۸

● خط‌مشی گل آقا

سیری در تم‌قاله‌ها / غلامرضا کیانی‌رشد ۸۸

● چرا می‌خندیم؟

علی اکبر کسمایی ۸۸

● خادم الفقراء: دخو علیشاه

علی اکبر دهخدا ۸۸

● یادآرز شمع مرده یاد آرا

یاد از شادروان استاد ابوالقاسم حالت / مرتضی فرجیان ۸۸

● نخستین جایزه سینمایی گل آقا

مراسم اهدا جوایز به برگزیدگان سینمای کمدی ۸۸

● برگزیده‌ای از کاریکاتورهای مسعود مهرابی

مصاحبه ۸۸

● آنژیوکت و اخلاق آنژیوکتی

جلال رفیع ۶۰

● گاهی هدف نوک حمله قلم خودم بوده‌ام!

مصاحبه با دکتر کیمیاگر ۶۸

● بیمارستان آموزشی

داستان/گل پسر ۷۰

● صلح از دیدگاه کاریکاتوریستها

کاریکاتور/پاکشیر، ضیایی، عبدالله‌نیا، عربانی و ۷۲

● شم اقتصادی

داستان/محمد پورثانی ۸۵

● مطبوعات طنز در ایران از آغاز تا کنون

گردآورندگان: مسعود پرتوی، اعظم یزدانمهر ۸۸

● معرفی یک نشریه

باباشمل/عمران صلاحی ۱۱۴

● صهبا، گنج‌های و باباشمل

گفتگو ۱۳۶

● کنگره طنز ایران

هفتادمین سال تولد محمد خرماشاهی ۱۳۷

● دست نوشته‌های «گل آقا»

مقاله تحقیقی ۱۳۸

● «گل آقا» و استاد عبادی

یادی از شادروان استاد احمد عبادی ۱۴۷

● طنزپرداز: پیک شادی، شریک غم!

اطلاعیه ۱۴۸

● زندگی فقط «لبخند» نیست!

اطلاعیه در حمایت از مردم مظلوم بوسنی و هرزگوین ۱۴۹

● ثبت وقایع تاریخی در کاریکاتور

نگرشی بر مجله «پانچ»/محمد رفیع ضیایی ۱۵۰

● موخره

به قلم «شاغلام» ۱۶۲

مقدمه:

ماهنامه گل آقا

پیشینیان ما را عقیده براین بود که هر سال تشکیل می شود از ۱۲ ماه، ۵۲ هفته و ۳۶۵ (یا ۳۶۶) روز! و محتمل آن است که این عقیده، هنوز منسوخ نشده باشد!

این که چرا تقسیم بندی فوق باوجود این همه اختراعات و اکتشافات جدید، هنوز به قوت خود باقی و معتبر است، خود یک موضوع قابل بحثی می باشد و از ویژگیهای ما، یکیش این است که هر موضوع قابل بحثی را بین خودمان به بحث می گذاریم! و با موضوع فوق نیز همین کار را کردیم و به این نتایج رسیدیم که پیشینیان ما، هیچ کارشان الکی و کشکی و قضاورتنکی نیست و در هر کارشان، حکمتی نهفته است، از جمله در همین تقسیم یک سال به ۱۲ ماه و ۵۲ هفته و ۳۶۵ روز و خُردهای!

سال را به ۳۶۵ روز تقسیم کرده اند تا بعضی ها براساس آن، هر روز یک چیزهایی منتشر کنند به اسم «روزنامه»! به ۵۲ هفته تقسیم کرده اند از برای انتشار «هفته نامه»! به ۱۲ ماه تقسیم کرده اند به جهت انتشار «ماهنامه»!

این که ما «هفته نامه گل آقا» و «ماهنامه گل آقا» منتشر می کنیم، از باب احترام به عقاید و تقسیم بندی پیشینیان است و اگر هر سال را یک جور دیگری تقسیم می کردند، لابد ما نیز یک جور دیگری عمل می کردیم. اما در آن صورت هم، هر چیزی ممکن بود منتشر بکنیم، الا «روزنامه». چرا؟ از برای این که انتشار یک روزنامه ۸ صفحه ای، احتیاج به ۱۲ صفحه آگهی تبلیغاتی دارد! (این که روزنامه های صبح و عصر، گاهی وقت ها به جای ۱۶ صفحه در ۲۰ صفحه منتشر می شوند، بیشتر از همین بابت است تا از بابت های دیگر!) اما خوشبختانه، «سالنامه» این دنگ و فنگ ها را ندارد. آدم می تواند یکسال تمام، وقت خودش و همکارانش را بگیرد، تعدادی صفحات لُخم (بدون آگهی تبلیغاتی) را سرهم بندی کند! یک چیزی هم از بابت آن ضرر بدهد و خیال کند که شاخ غول را شکسته است! این، همان کاری است که شاغلام عزیز، پارسال و امسال کرده است و اگر زنده باشد، سال دیگر هم خواهد کرد. مشروط براین که همیشه یک فاصله معقولی را بین کُله خودش و عصای ما، حفظ کرده باشد!

می گویم: شاغلام عزیز! حضر تعالی چه جووری حساب کردی که در این سالنامه هم مثل آن یکی، ضرر دادی؟ می گوید: آن ۳۰ درصد هزینه توزیع را حساب نکردیم!

□□□

ملاحظه فرمودید؟ در بین اذنان ما، اگر فقط یک نفر باشد که «مو» لای درز «عقل معاش» او نرود، آن یکنفر، همین شاغلام است. اگر کار در دست خودمان بود، حکماً در محاسبه، آن ۷۰ درصد بقیه هزینه ها را هم جایی انداختیم! و اگر شاغلام را از همین حالا، مأمور تهیه و تدوین سالنامه سال بعد کرده ایم، از بابت همین دقت عمل او در برنامه ریزی می باشد!

حالا اگر شما بفرمایید که در این زمینه، تنه شاغلام به تنه بعضی مقامات خورده، ما عرض می کنیم: از کجا معلوم؟ شاید تنه بعضی مقامات به تنه شاغلام خورده باشد! آدم باید قضا یا را - آن هم به هنگام مقایسه برنامه ریزان - از تمام جوانبش نگاه کند... والا اگر شما این سالنامه را نیز از یک جانب - یعنی فقط از مقدمه این جانب! - نگاه بفرمایید، از کجا ملتفت می شوید که تویش چه خبر است؟ «گل آقا»

مهمترین وقایع سال
۱۳۷۱ به اختصار

نقد، حواشی، بررسی و غیره!

«قطب الممالک»

وسیع کردند و علاوه بر قرارداد آن بر روی میز در تمام طول ایام نوروز، پس از آن هم از میوه‌های پلاستیکی مزبور به عنوان دکور استفاده کردند و با نگاه کردن به انواع سیب و گلابی و انار و پرتقال و موز، به کوری چشم مرفهین بی درد، حسابی لذت بردند و چاق و چله شدند!

□ فروردین ماه:



اشتغال!

در فروردین ماه ۱۳۷۱ اگرچه برای بازگشت جوانان ایرانی از ژاپن سروصدهای زیادی برپا شد، اما «منطق اقتصاد» سرانجام بر «منطق احساس» پیروز آمد و شمار قابل ملاحظه‌ای از جوانان غیور مملکت برای آن که مسئولان ذریبط را برای حل مشکلاتشان به زحمت نیندازند، کماکان مشکلات زندگی در غربت را به جان خریدند و با فداکاری خاصی در ژاپن ماندگار شدند، تا ما با خیال راحت بتوانیم سریال «سرزمین شمالی» را در این جا ببینیم و از تماشای شیرینکاری‌های «ای.کی. یوسان» در تلویزیون لذت ببریم!

برنامه‌های نوروزی!

در خجسته ایام نوروز، پخش برنامه‌های به اصطلاح نوروزی از تلویزیون بار دیگر سروصدای مردم را بلند کرد و اعتراض‌های بیشماری را نسبت به سریالهای آبیکی آن برانگیخت! مسئولان تلویزیون هم که با شکوه‌های مردم مواجه شده بودند، با استفاده از بودجه اضطراری صداوسیما بلافاصله چندین هزار کوزه فرد اعلا خریدند، تا بینندگان محترم شکایت‌هایشان را در آن کوزه‌ها بگذارند و آبش را بخورند!

پخش برنامه‌های نوروزی تلویزیون در سال گذشته آثار و تبعات بسیاری داشت، از جمله آن که مطب پزشکان اعصاب و روان را از کسادی بیرون آورد و سر آنان را به نحو بی سابقه‌ای شلوغ کرد!

افراط و تفریط!

بررسی نوشته‌های به جای مانده از آدمی، از نقوش کنده شده بر کوهها تا اوراق تایپ شده در کامپیوترها نشان می‌دهد که همواره افراط و تفریط، آثار اجتماعی و سیاسی منفی بسیاری برجای گذاشته است، که از آن جمله است مسأله برخورد با «توریست» و ایضاً «صنعت توریسم»!

نقطه عطف در صنایع پلاستیکی!

نوروز پارسال را می‌توان نقطه عطفی در تاریخ صنایع پلاستیکی کشور نامید. چرا که بر اثر گرانی نامعقول انواع میوه، اقشار آسیب‌پذیر جامعه از خرید میوه‌های پلاستیکی استقبال

کرد که: «تاکی باید در انتظار ورود سمعک باشیم؟! اگرچه بعضی‌ها ممکن است کمبود «سمعک» را مسأله‌ای چندان مهم نشمارند، ولی به عقیده اهل بخیه، کمبود «سمعک» مسأله‌ای فوق‌العاده مهم و جدی است، و باید به آن کاملاً توجه شود! یعنی تا زمانی که برخی از مسؤولان ادارات ما دچار عارضه سنگینی گوش هستند و این همه شکوه و شکایت مردم را که همه روزه از رسانه‌های گروهی پخش می‌شود، نمی‌شنوند (ولذا به روی خود نمی‌آورند!) تنها راه حل، ورود «سمعک» است و توزیع عادلانه آن بین برخی از مصادر امور! به امید روزی که هر مسؤولی، یک «سمعک» داشته باشد!

آینده مبهم حاجی فیروزها!

برسر این موضوع که «حاجی فیروز» از اقشار آسیب‌پذیر جامعه است، یا از مرفهین بی‌درد که علاوه بر مردم، خودش را هم رنگ کرده است تا به مقاصدش برسد، بین علمای بانک مرکزی و وزارت امور اقتصاد و دارایی اختلاف نظر بروز کرد و کارشناسان و دانشمندان هریک با استدلال‌های خاصی، سعی بر اثبات گفته‌های خود داشتند.

از سوی دیگر، تک‌نرخی شدن ارز، مزید بر علت شده، آینده حیات «حاجی فیروز» را با ابهامات جدی روبه‌رو ساخت! زیرا در حال حاضر درآمد حاجی فیروزها با دلار ۷۰ ریالی است، اما مخارجشان با دلار خارجی است که نرخ آن تا ۱۸۰ تومان در نوسان بوده است! علاوه بر آن تولید انبوه «حاجی فیروز» نیز تقاضا برای آن را کاهش داده، جامعه را با تورم شعار «حاجی فیروزم، سالی یک روزم» مواجه کرده است!

ناظران معتقدند در اسرع وقت باید هیأتی به «دبی» اعزام شود، تا اگر شد با زبان خوش، و اگر نشد با پس‌گردنی، تعدادی از حاجی فیروزهای داخلی را صادر کنند و به این ترتیب ما را در تحقق اهداف افزایش صادرات کالاهای غیرنفتی، یاری دهند!



تا کارمند هست، تورم هم هست!

نظام پرداخت هماهنگ حقوق‌ها اجرا شد، و آنان که گمان می‌کردند با اجرای آن، مشکل کمبود حقوق کارکنان دولت یکبار برای همیشه حل خواهد شد، متوجه اشتباه خود شدند و فهمیدند که نخیر! تا تورم هست، مبارزه هم هست، و تا کارمند هست، تورم هم هست! (چی گفتیم؟! یعنی کارمند که می‌بیند در مقابل تورم از نظام هماهنگ حقوق‌ها بخاری بر نمی‌خیزد، خود رأساً دست به کار می‌شود و با خرید و فروش ارز و یا مسافركشی، به مبارزه با تورم می‌شتابد! اما تورم بیدی نیست که از این باده‌ها بلرزد، و لذا تا زمانی که کارمند وجود دارد، تورم هم به حیاتش ادامه می‌دهد و از نظام پرداخت حقوق‌ها و امثال آن هم ترسی به دل راه نمی‌دهد!

اقسام توریست‌های آن‌چنانی، اعم از مریض و بنگی و چرسی در رفت و آمد بودند و مورد حمایت دولت نیز قرار می‌گرفتند. اما حالا در مورد ورود جهانگردان به ایران گاهی آن‌قدر سختگیری می‌شود که بعید نیست کار به برگزاری امتحان سیاسی-ایدئولوژیک از آنان در همان مبادی ورودی کشور بکشد و ایضاً از ایشان استشهاد محلی و گواهی عدم سوء پیشینه نیز طلب شود! عده‌ای پا را از این هم فراتر نهاده، گمان می‌کنند هرکس که مردمک چشمش آبی و موهای سرش طلایی بود، با لانه اسبق جاسوسی آمریکا ارتباطاتی داشته و یا از طرف سرویس‌های اطلاعاتی انگلیس و فرانسه و اسرائیل وارد ایران شده است! از این رو می‌بینیم صنعت توریسم، که به قول بعضی می‌تواند از نظر درآمد همپای صنعت نفت شود، همچنان درجا می‌زند و به گفته معاون سیاحتی وزارت ارشاد، تعداد آنان در یک سال از ۲۴۰ هزار نفر فراتر نمی‌رود، حال آن‌که به نظر ما عده به مراتب بیشتری از توریست‌ها می‌توانند وارد ایران شوند و بدون ترس از فرورفتن حفاری‌های مترو و لوله‌کشی‌های سازمان آب، به بازدید از نقاط تاریخی بپردازند و سپس با به‌جای گذاشتن دلارها و همراه بردن خاطره‌های خوش به کشورشان باز گردند!



شهرداری و تحول مطبوعاتی!

شهردار تهران با اعلام این مطلب که شهرداری سال جدید را با بودجه ۵۰۰ میلیارد ریالی آغاز کرده است، بار دیگر خود را بر سر زبان‌ها انداخت و شایع شد که بانک مرکزی از شهرداری تقاضای وام کرده، که این تقاضا نیز با شرط و شروطی پذیرفته شده است!

با این حال سال گذشته هیچ یک از اقدامات شهرداری مانند انتشار روزنامه چهار رنگ «همشهری» سروصدا بلند نکرد و از طریق انتقادهای روزنامه کیهان، برای آن تبلیغ نشد! روزنامه «همشهری» با «قر» زدن - ببخشید! - با جذب نویسندگان و خبرنگاران با کار و بی‌کار و ایضاً با حال و بی‌حال! بعضی از جراید توانست تجربه‌ای تازه در روزنامه‌نویسی ایران خلق کند و تحرکی در مطبوعات پدید آورد. منتهای مراتب، هنوز چند ماهی از این تحول مطبوعاتی نگذشته بود که شهردار تهران، عذر عده‌ای از همانها را که با خواهش و تمنا جلب و جذب کرده بود، خواست و زیرآب‌شان را زد و هنوز تحول اولی جا نیفتاده بود که تحول دیگری در عرصه مطبوعات ایجاد کرد!

سمعک و ضرورت واردات آن!

کمبود «سمعک» را می‌توان یکی از مهمترین خبرها و ایضاً مشکلات سال قبل دانست. تا آن‌جا که در آخرین روزهای فروردین ماه، روزنامه اطلاعات این سؤال مهم و اساسی را مطرح

نام طول
عنوان
و آثار و
ت بردند

از ژاپن
سرانجام
جوانان
ی حل
دگی در
ماندگار
مالی را
سان در

نده شده
دهد که
بسیاری
سورد با

انواع و



□ اردی بهشت ماه:

پول حلال!

سال گذشته چه زن‌ها بی شوهر، چه شوهرها بی همسر، چه بچه‌ها بی پدر و چه پدرها بی فرزند شدند، و این نبود مگر در سایه تلاش شبانه‌روزی خطاطان هنرمند سازمان ثبت احوال کشور در امر خطیر تعویض شناسنامه‌های قدیمی مردم! که فراموش می‌کردند اسامی اعضای خانواده را در جایش بنویسند، و به این ترتیب همه چی را با هم قاطی پاطی می‌کردند! و ایضاً «زری» را «مری» و «رحمت» را «زحمت» و «تقی» را «نقی» و «رحیم» را «ضحیم» نوشتند و کلی باعث انبساط خاطر و تفریح و نشاط خانواده‌ها شدند، و از آن‌جا که هیچ برنامه تفریحی و کم‌دی رایگان نیست، هزینه صدور شناسنامه‌های جدید را هم دوبرابر کردند و متقابلاً بر اشتباهات مزبور دوبرابر افزودند، تا پولی را که از مردم می‌گیرند، حلال کرده باشند!

رابطه با مصر!

مسأله تجدید رابطه با مصر که کماکان در هاله‌ای از ابهام باقی‌مانده بود، در آغاز این ماه، مبهم‌تر شد! دلیل آن، عدم موضعگیری صریح و قاطع از سوی آقای مهدی نصیری وزیر امور خارجه روزنامه کیهان! در این باره بوده است! به عقیده بنده بهتر این است که وزیر خارجه کیهان رودریاستی را کنار بگذارد و در مورد برقراری یا عدم برقراری رابطه با مصر تصمیم نهایی اش را اعلام کند، تا دکتر ولایتی نیز از سردرگمی نجات پیدا کند و در رابطه با اعمال سیاست‌های خارجی، تکلیف خودش را بداند!

احساس ضرورت برای مشارکت!

با پیروزی مجاهدان در افغانستان، وزارت کشور اعلام کرد تسهیلات بازگشت مهاجران افغانی به کشورشان فراهم شده است ولی اغلب مهاجران به دلیل احساس ضرورت ادامه مشارکت در پروژه‌های حمل و نقل، کشاورزی، صنایع و خدمات ایران، از بازگشت به کشورشان خودداری کردند و حتی ۲۵ دلار مرحمتی سازمان ملل را هم برای بازگشت، نادیده گرفتند! به گفته آگاهان - و تأیید ناآگاهان! - با ادامه اوضاع بلبشوی افغانستان، انتظار می‌رود احساس ضرورت برای مشارکت در پروژه‌های عمرانی ایران، در شمار دیگری از برادران افغانی تقویت شود و در ازای هر مهاجری که به کشورش باز می‌گردد، ده نفر او را به عنوان راهنمای خود انتخاب کنند و به اتفاق به ایران بازگردند!

تبلیغات!

با نزدیک شدن انتخابات مرحله دوم مجلس، کاندیداهای نمایندگی تبلیغات شدیدی را آغاز کردند، تا برنامه‌هایشان را بیشتر به موکلین بشناسانند. منتها این تلاش در شهرهای بزرگی مانند تهران کمتر به نظر رسید، زیرا در راستای سیاست‌های جدید اقتصادی، آن قدر آگهی‌های تبلیغاتی ریز و درشت برد و دیوارهای شهر نصب شده بود - و شده است! - که تبلیغات کاندیداها در میان آن‌ها گم بود!

تبلیغات درشت اتوبوسی و دیواری سال گذشته وارد مرحله تازه‌ای شد و چهره زیبایی! به شهر و تحول زیربنایی به اقتصاد کشورمان بخشید و سبب شد در یک رقابت تنگاتنگ، تولیدات داخلی در مقابل کالاهای وارداتی، کمال میهمان‌نوازی را به عمل آورند و رفته رفته بازار را به نفع آنها ترک کنند!

با ادامه روند روبه افزایش واردات پیشنهاد می‌شود این همه وزارتخانه ریز و درشت تحت عناوین وزارت صنایع سنگین، صنایع معادن، معادن و فلزات و غیره...! برچیده و درهم ادغام شوند و به صورت یک اداره درآیند، و در مقابل، تشکیلات عظیم و جدیدی به نام «وزارت واردات» تشکیل و با حمایت‌های وسیع‌تر و گسترده‌تر از واردات، فاتحه هرچه تولید داخلی است، خوانده شود!

پیشنهاد!

در نیمه اردیبهشت ماه همزمان با شورش سیاهان در آمریکا، بیش از ۷۶ فروشگاه ایرانیان نیز در لوس آنجلس به آتش کشیده و نابود شد. از آن‌جا که خسارت وارده به هموطنانمان می‌بایست جبران شود، عده‌ای پیشنهاد کردند که صاحبان فروشگاه‌های یادشده هرچه سریعتر به ایران مراجعت کرده، در یکی از زمین‌های بایر تهران چادرهایی برپا دارند و به عرضه به اصطلاح مستقیم کالا بپردازند! تا علاوه بر جبران خسارات وارده برای فرزندان و نوه‌ها و نتیجه‌هایشان هم سرمایه درست و حسابی دست و پا کنند و عنداللزوم، به همان لوس آنجلس برگردند!



□ خرداد ماه:

خودرو ملی!

در پی ورود بیرویه اتومبیل‌های مدل بالای خارجی و بی‌اعتنایی اقشار آسیب‌پذیر جامعه به آنها، اتومبیل‌های چند میلیون تومانی یاد شده در نمایشگاه‌ها بدون خریدار ماند و به اصطلاح «باد» کرد! مرفهین بی‌درد هم دوپایشان را در یک کفش کردند که الا و بلا، فقط خودرو ملی می‌خواهند و به غیر از

حل شد، تیراژ کتابها به طرز بی سابقه‌ای بالا رفت، کلیه فیلمسازان در خط انقلاب قرار گرفتند، در صدا و سیما هیچ آهنگ و یا فیلم مسأله‌دار پخش نکردند، مشکل نوارهای ویدئویی برای همیشه حل شد، شعرای چپ و راست سربراه شدند و از شیطنت دست برداشتند و... روزنامه کیهان خوشحال شد!؟

طرح‌های عمرانی!

دبیر ستاد مبارزه با مواد مخدر گفت: قاچاقچیان و معتادان در طرح‌های عمرانی به کار گرفته می‌شوند. کسانی که این خبر را خواندند، با طرح مزبور مخالفت کرده و گفتند چه طور این همه جوان سالم و تندرست بیکار بمانند، آن وقت قاچاقچیان و معتادان در طرح‌های عمرانی به کار گرفته شوند؟!؟

اما بعد! نظر همین افراد نسبت به قاچاقچیان و معتادان تغییر کرد و خواستار سپردن کلیه طرح‌های عمرانی و حتی اقتصادی و فرهنگی به آنان شدند. دلیل آن چیزی نبود بجز پخش سریال «آئینه عبرت» و ایفای نقش هنرمندانه «آقای» در آن!



مرغ!

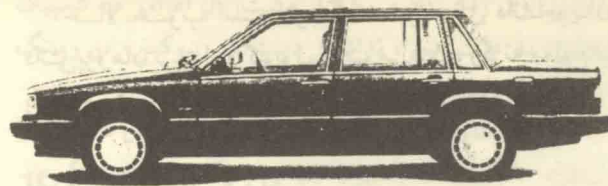
در پی اعلام سیاست عدم گران شدن قیمت مرغ از سوی مسؤولان صنعت مرغداری، مرغ نه تنها گران شد، بلکه به صورت شکم پر! به بازار عرضه شد تا مصرف کنندگان باشند و منبعه با شکم خالی هوس ارزان شدن مرغ را نکنند!

دهکده‌های اداری!

روزنامه‌ها نوشتند در تهران و شیراز مجموعه‌هایی به نام «دهکده اداری» ایجاد می‌شود، که با این وضع «کدخدایی دهکده» هم لابد باید برادرمان دکتر حبیبی باشد! از آنجا که هر دهکده‌ای به نامی احتیاج دارد، لذا از سوی مردم پیشنهاد شد دهکده اداری هم دهکده «قرطاس آباد» نامگذاری شود، تا مناسبتی بین آن و فعالیت‌هایش وجود داشته باشد!

نسبت مساوی!

بحث درباره نام «کرمانشاه» یا «باختران» به اوج خود رسید و هر یک از طرفداران اسامی مزبور کوشیدند که حرف خود را به کرسی بنشانند و نام مورد نظر خود را تثبیت کنند! گروه اول می‌گفتند با تغییر نام کرمانشاه به باختران، روغن کرمانشاهی عطر و طعم خود را از دست می‌دهد و ایضاً نان برنجی و شیرینی کاک کرمانشاهی بی خریدار می‌ماند! گروه دوم



«خودرو ملی»، سوار چیز دیگری نمی‌شوند!

امید است در سال جدید به خواست قلبی مرفهین بی‌درد توجه و برای آنان به قدر کافی پیکان یا یک خودرو ملی دیگر! تولید شود، تا آنان لااقل از این نظر در مضیقه نباشند!

مذاکرات!

رئیس دانشگاه آزاد اعلام کرد به کلیه دانشجویان این دانشگاه، وام تحصیلی پرداخت می‌شود، که جا دارد از این اقدام تجلیل و در عین حال با بانک جهانی مذاکراتی انجام شود!

دارو!

قیمت دارو یکباره گران شد و بعضی از مسؤولان بعضی از وزارتخانه‌ها! آسمان را به ریسمان بافتند، تا علت گرانی دارو را توجیه کنند و برای این کار، دلیل بتراشند! از آنجاکه مسأله مبارزه با قاچاقچیان دارو در خیابان ناصرخسرو کم‌کم به صورت مسأله‌ای غامض و لاینحل درآمد، قرار شد برای حل این مشکل از پلیس بین‌المللی استمداد شود، تا بالاخره مردم بدانند که این همه دارو چگونه به بازار سیاه راه می‌یابد و با چندین برابر قیمت اصلی به بیماران عرضه می‌شود!

شایعات کذب!

وزیر کشور اعلام کرد دستگاه‌های دولتی ناراضی‌تراش، شناسایی می‌شوند. علیرغم بسیج همه نیروها، خوشبختانه هیچ دستگاه دولتی ناراضی‌تراشی شناسایی نشد و معلوم گردید این شایعات که دستگاه‌هایی مانند شهرداری و سازمان آب و برق و گاز و تلفن و ثبت‌احوال و شرکت نفت و غیره و غیره ناراضی‌تراش هستند، مثل شایعات دیگر، کذب محض‌اند!



□ تیرماه

یک استعفاء و این همه مزایا!

با استعفاء دکتر خاتمی از وزارت ارشاد، مشکل کمبود کاغذ

دانشجویان و دانش‌پژوهان قرار می‌دهد!
حالا خوب است فرهنگ معین برای دانشجویان و دانش‌پژوهان بی‌پول و کم‌پول چاپ می‌شود، وگرنه معلوم نبود با چه قیمتی چاپ و به بازار کتاب عرضه می‌شد!

فقر غذایی!

مدیرکل بهداشت خانواده و مدارس گفت: ۳۲ درصد کودکان ایرانی از فقر غذایی رنج می‌برند، که به عقیده کارشناسان مسایل اقتصادی و آموزشی، علت این امر عدم ثبت‌نام دانش‌آموزان یاد شده در مدارس غیرانتفاعی است! زیرا اگر این دانش‌آموزان را در مدارس غیرانتفاعی ثبت‌نام می‌کردند، در کنار مزایای بسیار، از ناهار گرم هم می‌توانستند استفاده کنند و از فقر غذایی رنج نبرند!



تاکسی!

با ورود تاکسی‌های جدید و فعالیت آنان در خطوط تاکسیرانی، خیابان‌های شهر حال و هوای تازه‌ای پیدا کردند و زیباتر و پرجذبه‌تر از گذشته شدند! با این همه مردم فداکار و ایثارگر تهران که می‌دیدند سوار و پیاده شدنشان ممکن است به تاکسی‌های جدید خارجی آسیب برساند و خدای ناکرده آنها را از شکل و شمایل بیندازند، علیرغم اصرار فراوان رانندگان نود و ست، از سوار شدن به تاکسی‌های مزبور خودداری کردند و صرفاً از تماشای آن لذت بردند! رانندگان تاکسی‌های مدرن هم که می‌دیدند وضع این جور است، به ناچار از آنها به عنوان وسیله نقلیه اختصاصی استفاده کردند و فقط در صورت نیاز مرفهین بی‌درد و بادرد! آنان را به خیابان‌ها آوردند و می‌آوردند!

المپیک!

روزنامه‌ها نوشتند چند وزیر و مسؤول برای تماشای مسابقات المپیک به اسپانیا سفر کردند، که این مسأله ابتدا نگرانی‌هایی ایجاد کرد، اما تحقیقات بعدی نشان داد کارهایی که در وزارتخانه‌ها و ادارات زیر نظر آنها بوده نه تنها دچار وقفه نشده، بلکه با سرعت بیشتر و کیفیت بهتری انجام شده است! از این رو عده‌ای پیشنهاد کردند دامنه این قبیل سفرها گسترش یابد تا بلکه خدا بخواهد این اقدامات روزی به انقلاب اداری منجر شوند!

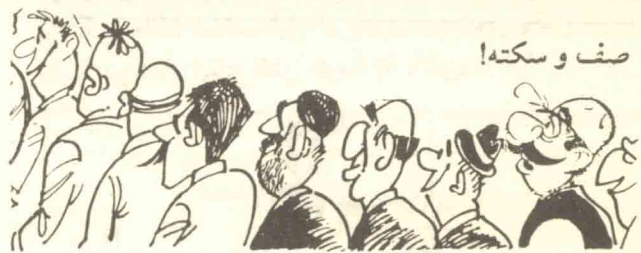
بوکس بدون دستکش!

در این ماه یکی از بزرگترین و فراموش‌نشدنی‌ترین واقعه

نیز استدلال می‌کردند که با پذیرفتن نام کرمانشاه، طاعوتیان فراری و ایادی استکبار جهانی و هوادارن فرهنگ منحط غرب خوشحال می‌شوند و این واقعه را یک پیروزی برای خود تلقی خواهند کرد! و در این میان قیمت‌ها در باختران (کرمانشاه سابق و یابالعمس!) همچنان سیر صعودی داشت و باخترانی‌ها و چه کرمانشاهی‌ها را به یک نسبت مشمول آثار و تبعات خود کرد!

چراغ خانه!

پخش سریال «چراغ خانه» که با استقبال گسترده! بینندگان تلویزیون مواجه شد، بار دیگر این واقعیت را عیان کرد که صداوسیما برای هر نوع مقابله با برنامه‌های احتمالی ماهواره در آینده، آمادگی کامل دارد و حتی می‌تواند انتظار مردم منطقه و جهان را از برنامه‌های ماهواره به سوی برنامه‌های خود معطوف کند و به جای تدافع در مقابل فرهنگ مبتذل غرب، در مقابل آن دست به تهاجم بزند و پدر صاحب بچه ماهواره‌ها را درآورد!



پس از ۴ ساعت انتظار، مرد ۵۵ ساله‌ای در صف گوشت سگته کرد و موجب شد تأثر و اندوه صف‌سازان و صف‌کاران و صف‌بازان شد!

پیشنهاد می‌شود مرکز اورژانس تهران در کنار هر صف طویل، یکی از تکنسین‌هایش را به کار بگمارد تا با کلیه وسایل کمک‌های اولیه، مراقب سلامت صف‌بستگان عزیز باشد!

شطحات!

دکتر حداد عادل در گفت و گویی با روزنامه اطلاعات گفت: «نیروی ادبی ما برای تغذیه ۶۰ میلیون نفر کافی نیست»، که به گمانم جناب دکتر به علت مشغله فراوان، «شطحات» آقای احمد عزیزی را در روزنامه کیهان نمی‌خواند، وگرنه قبول می‌کرد که «شطحات» نه برای تغذیه ۶۰ میلیون، بلکه ۶۰ میلیارد مخلوق، اعم از زمینی و مریخی و زحلی و اورانوسی کافی است، و حتی اضافه آن به سایر سیارات ناشناخته هم می‌تواند صادر شود و درآمد ارزی خوبی نصیب ساکنان کره ارض کند! (از بس این دکتر عادل‌ی ارز - ارز کرده است، ما هم هر چیزی را از دریچه ارز می‌بینیم... ولو املای آن به صورت ارض باشد!)

فرهنگ معین!

در حالی که روزنامه‌ها نوشتند آرامگاه دکتر معین در آستانه اشرفیه در حال تخریب است، ناشر فرهنگ معین اعلام کرد که این فرهنگ را به بهای ۵۰۰۰۰ ریال ناقابل در اختیار

ورزشی ایران روی داد و یکی از مشت‌زنان اعزامی به المپیک بارسلون به علت همراه نداشتن دستکش بوکس، در رینگ مسابقه بازنده اعلام شد!

در پی انعکاس وسیع این خبر در رسانه‌های داخلی و خارجی، عده‌ای به فدراسیون جهانی بوکس پیشنهاد کردند اصولاً «دستکش» را از مسابقات بوکس حذف کنند! و بوکسورها موظف شوند با دستهای خالی و بدون دستکش به سروصورت حریف بکوبند و او را ناک اوت کنند، تا ورزشکاران و مربیان بعضی کشورها که دچار حواس‌پرتی هستند، به دلیل فراموش کردن یک جفت دستکش ناقابل این‌همه زیر سؤال نروند و خجالت نکشند!

بنگاه!

با این‌که قرار بود با گران شدن دارو، بازار سیاه آن از بین برود، دارو گران شد، ولی بازار سیاه آن از بین نرفت هیچ، سیاه‌تر از سابق هم شد! به نحوی که دلان دارو سبیل تا سبیل در پیاده‌روی خیابان ناصرخسرو ایستادند و به عرضه انواع دارو پرداختند و از خریداران خواستند به شکرانه این موفقیت به جان مسئولان دارویی کشور دعا کنند!

از آن‌جا که دلان دارو هم بالاخره آدمند! و دل دارند، بد نیست یک بنگاههایی هم مثل بنگاههای اتومبیل و مسکن برای آنان دایر شود تا در آن‌جا بنشینند و با فراغ خاطر به خرید و فروش دارو بپردازند!

برنج آمریکایی!

پس از ده سال، صدور برنج و ذرت آمریکایی به ایران از سر گرفته شد، و یک شرکت آمریکایی اعلام کرد که ۸۰۰ تن برنج آمریکایی به ایران فروخته است. کارشناسان مسایل سیاسی می‌گویند برای آن‌که برنج آمریکایی بهتر «ری» کند، بهتر است بیشتر از سایر برنج‌ها خیس‌انده شود! این برنج همچنین هرچقدر چرب‌تر شود، بهتر و خوش‌مزه‌تر است و بخصوص با خورش قرمه‌سبزی زیاده‌تر می‌چسبد!

واردات برنج آمریکایی به آسانی امکان‌پذیر است، و خشنش در این است که به هیچ مقدماتی، حتی در حدنگارش مقاله مذاکرات مستقیم نیاز ندارد!

دفترچه بسیج!

دفترچه بسیج اقتصادی که رفته رفته به دست فراموشی سپرده شده بود، برای همیشه باطل اعلام شد و خیال همه را راحت کرد! با این حال بعضی از مسئولان با ابطال دفترچه بسیج مخالفت کردند و گفتند: چون انجام بسیاری از امور بدون دفترچه بسیج مزه ندارد و به کسی نمی‌چسبد، این دفترچه همچنان باید معتبر باشد تا اقشار آسیب‌پذیر جامعه دلشان خوش باشد که لااقل در داشتن یک چیز با مرفهین بی‌درد مشترک هستند!

انبساط خاطر!

از آن‌جا که گاهی اوقات مسئولان برخی امور با مردم شوخی‌شان می‌گیرد و مطالبی می‌گویند که سبب انبساط خاطر اقشار آسیب‌پذیر جامعه می‌شود، لذا در این ماه اتیکت‌گذاری کالاها اجبار گردید و قرار شد بعداً به صورت یک طرح سفت و سخت به اجرا درآید!

جالب این‌جاست که عده‌ای این جور خبرها را در جراید جدی می‌خوانند و در عین حال، بازهم از «گل آقا» می‌خواهند صفحاتش را اضافه کند!

سوژه!

اعلام برنامه ایجاد خط‌هوایی توسط بنیاد مستضعفان به دنبال انتشار خبر ساخت اتومبیل بنز به وسیله این بنیاد سروصدای زیادی به پا کرد. هرچند نه خط‌هوایی مزبور ایجاد شد و نه اتومبیل بنز تولید گردید، ولی لااقل مدتی «سوژه» برای طنزپردازان کشور، علی‌الخصوص اصحاب گل آقا پیدا شد که امید است این روند در آینده نیز ادامه یابد!

کلمات قصار!

شهردار تهران در مصاحبه‌ای گفت: «ما نمی‌خواهیم در یک خانه بیست متری جاده ساوه هم غذا بخورند، هم قضای حاجت کنند.» که ابتدا قرار بود این کلمات قصار تکثیر و در پانل‌های تبلیغاتی شهر نصب شود. اما از آن‌جا که آگهی‌های شرکت‌های ژاپنی و آلمانی جای خالی در پانل‌ها باقی نگذاشته بودند، قرار شد اظهارات جناب شهردار در روزنامه‌ها چاپ و در سراسر شهر توزیع شود!



□ شهریورماه:

آموزش نارایگان

با نزدیک شدن سال تحصیلی جدید، پرداخت شهریه به صورت مسأله روز درآمد و عده‌ای بهانه‌جو و زبان‌دراز! چنین عنوان کردند که چون طبق قانون اساسی تحصیل رایگان است، شهریه‌ای نباید دریافت شود! اما چون این استدلال هیچ اساس و پایه قانونی نداشت، به جایی نرسید و در عوض استدلال مسئولان وزارت آموزش و پرورش که می‌گفتند چون معلم حقوق می‌گیرد و مدرسه خرج دارد، والدین باید این مخارج را تأمین کنند! به نتیجه رسید، کما این‌که آدم وقتی به چلوکبابی می‌رود، علاوه بر پرداخت هزینه‌های چلوکبابی، تازه یک چیزی هم انعام می‌دهد!

استدلال قوی! آموزش و پرورش سبب شد هواداران قانون

اساسی هم رفته رفته متوجه اشتباه خودشان بشوند ضمن مردود دانستن تحصیل رایگان، با چندبرابر پرداختن شهریه فرزندانشان به مدارس، در صدد جبران اشتباهات خود برآیند!

سرقت!

روزنامه سلام باز ناپرهیزی کرد و با یک غوغا سالاری خاصی این سؤال را مطرح کرد که ماجرای سرقت از موزه ایران باستان چرا مکتوم نگه داشته شده است؟ که باید گفت ترا سنه نه؟! یک سرقت مختصر شده است، عوض آن را می خردند و سرچایش را می گذارند! این موضوع این همه هو و جنجال دارد؟!!

۶ طرح جدید خودروسازی!

وزارت صنایع سنگین اعلام کرد، با استفاده از معاملات متقابل با کشورهای خارجی، شش طرح جدید خودروسازی در کشور اجرا می شود.

تعجب این جا است کشورهایمانند انگلستان و فرانسه و آمریکا و روسیه و ایتالیا و ژاپن که از بزرگترین تولیدکنندگان اتومبیل در جهانند، به زحمت به اندازه انگلستان دست کارخانه اتومبیل سازی دارند و به اسم های مختلف خودرو روانه بازار می کنند، آن وقت ما که تنها مونتاژکننده اتومبیل هستیم، هر روز در گوشه ای از کشور کارخانه اتومبیل سازی تأسیس می کنیم و خودرویی را با نامی جدید به بازار می فرستیم! (و بعداً شعار «خورو ملی» هم می دهیم!)



هفته دولت!

مراسم هفته دولت به مبارکی و سلامت برگزار شد و مسؤولان امر علاوه بر اعلام برنامه هایشان برای سال و دهه و قرن آینده، هرچه کار هم که طبق وظایف قانونی شان موظف به انجام آن بودند، برای مردم بازگو کردند، و این وسط تنها سر ما بی کلاه ماند که یک کمی هم از خود تعریف کنیم و کارهایی را که بابتش دستمزد می گیریم، به رخ خلق الله بکشیم؟!!

شرکت «صداقت» رانی!

در این ماه، اول تعدادی اتوبوس شرکت واحد را دوبلیتی کردند. با این بهانه که سریع السیر هستند و مسافران را بدون فوت وقت به مقصد می رسانند! بعد همه را دوبلیتی فرمودند و اتوبوسها را به همان صورت عادی و معمولی درآوردند، و همه این کارها را هم در نهایت صداقت! انجام دادند! حالا هم مردم که یک تومان می دادند و کله سحر سرخط می خوابیدند و ته خط

بیدار می شدند، چند برابر باید بلیت بدهند و چندبار هم سوار و پیاده شوند! یعنی تا چشمشان گرم خواب می شود، باید اتوبوس عوض کنند و هربار سوار شدن هم کلی معطل شوند! خوشبختانه «شرکت واحد صداقت رانی» به منظورش رسید و مردم را چنان به مرگ گرفت که به تب راضی شدند. تا آن جا که پذیرفتند شرکت واحد بالاغیرتاً خطها را به شکل سابق درآورد. بلیتش را هم هر قدر، که می خواهد گران کند!

امسال، همان سال آینده است!

با حساب وزیر نیرو، الان ما در «سال آینده» هستیم و منبعد نباید خاموشی برق داشته باشیم! زیرا وزیر نیرو در دهم شهریورماه ۱۳۷۱ اعلام کرده: «سال آینده هیچ گونه خاموشی در سطح کشور نخواهیم داشت.» و روزنامه جمهوری اسلامی هم این خبر را چاپ کرده است! لذا «سال جدید»، همان «سال آینده ای» است که وزیر نیرو وعده داده است در آن هیچ گونه خاموشی در سطح کشور نخواهیم... ای داد و بیدادا! مثل این که باز هم برق رفت و سرخ مطلب از دستم خارج شد!

تحریم!

یکی از مسایلی که سال گذشته جنجال برپا کرد، اخراج جوانان ایرانی از ژاپن بود، که بعضی ها خواستار شدت عمل وزارت خارجه در این مورد شدند و کار را به آن جا رساندند که حتی تحریم سریالهای ژاپنی تلویزیون را پیشنهاد کردند! بعضی ها هم می گفتند خیر، چون کارگران ایرانی ارزآور هستند، بهتر است کماکان در ژاپن کار کنند، تا ببینیم بعداً چه پیش می آید! افراد اخیرالذکر پیروز شدند!

خنده!

ادعاهای امارات متحده عربی در مورد جزایر سه گانه ایرانی، کلی باعث انبساط خاطر و خنده محافل سیاسی بین المللی شد و در پی آن تقاضاهای بسیاری از شبکه های تلویزیونی و سینمایی غرب به برخی از شیوخ منطقه رسید، مبنی براین که جانشین «چارلی چاپلین» معروف شوند و با حضور بر پرده سینما و تلویزیون، مردم غرب را هم مثل ما بخندانند!



□ مهرماه:

ساعت!

ساعت رسمی کشور یک ساعت به عقب برگردانده شد، تا به این وسیله در مصرف برق صرفه جویی به عمل آید و در ازای آن طلافروشیها، نمایشگاههای اتومبیل، فروشندگان موز و نارگیل

گاز!

در راستای تأمین نیازها و خواسته‌های مردم و تعدیل اقتصادی و کمک به اقشار آسیب‌پذیر جامعه و غیره! حق اشتراک گاز طبیعی منازل ناگهان ۶ برابر شد که این امر با استقبال شدید مصرف‌کنندگان گاز روبرو گردید! زیرا اگر مسئولان مربوطه به حال مصرف‌کنندگان مربوطه رحم نمی‌کردند و حق اشتراک را به جای ۶ برابر ۶۰ برابر می‌کردند، چه طور می‌شد؟!



علت!

مدتها بود که دانشمندان در صدد کشف علت افزایش مستمر بیماران اعصاب و روان در تهران بودند و در این باره تئوری‌هایی را ارائه می‌دادند که هیچ یک مقرون به واقعیت نبود. تا این که روابط عمومی وزارت پست و تلگراف و تلفن به یاری دانشمندان شتافت و در اواخر این ماه اعلام کرد تلفن‌های تهران از مرز یک میلیون شماره گذشته و همچنان روبه افزایش است!

اعلام موجودیت!

بالاخره پس از مدتها وعده و وعید که از خواص اجرای پروژه‌های شهری و عمرانی است، اتوبوس برقی در تهران راه افتاد و با تصادفی که منجر به کشته و زخمی شدن عده‌ای شد، اعلام موجودیت کرد!



□ آبان ماه:

اسکناس‌های جدید!

با چاپ اسکناس‌های جدید ضربه روحی شدیدی بر بازنشستگان محترم وارد شد و آنان را به نوعی افسردگی روحی دچار کرد! زیرا وقتی که پدران و مادران بازنشسته ما حقوقشان را با اسکناس ده و بیست تومانی می‌گرفتند، لااقل از حجم قابل توجه این اسکناس‌ها یک مقداری خوشحال و به زندگی امیدوار می‌شدند. ولی با این تورم فعلی که روز به روز از چاپ اسکناس‌های ده و بیست تومانی کم و در عوض به چاپ اسکناس‌های پانصد و هزار تومانی اضافه می‌شود، بازنشستگان عزیز وقتی بابت ۳۰ سال خدمت صادقانه تنها ۵ یا ۶ قطعه از این اسکناس‌های جدید دریافت می‌کنند، تازه متوجه می‌شوند که چه قدر حقوق دریافت می‌کنند و با چه مشقتی ماه را به آخر

و قنادهای بهتر بتوانند مغازه‌هایشان را چراغانی کنند و پول برقشان را روی قیمت‌ها بکشند!

البته از آثار عقب کشیده شدن ساعت‌ها طبق معمول اقشار آسیب‌پذیر جامعه هم بی‌نصیب نماندند، و آن‌هم یک ساعت کاهش زمان خواب آنها بود، که در نتیجه صبح‌ها خواب آلود سرکار حاضر شدند و تا حوالی ظهر یک‌ریز خمیازه کشیدند!

آپارتمان!

رکورد خرید و فروش آپارتمان در تهران به اوج خود رسید، اما قیمت‌های آن همچنان بالا بود! لذا اقشار آسیب‌پذیر جامعه در حالی که آتش در حسرت یک اتاق خالی می‌سوختند و دم بر نمی‌آوردند، هر روز هزاران واحد مسکونی خالی را می‌دیدند که مثل شاخ شمشاد در مقابلشان سبز شده‌اند و خودنمایی می‌کنند، بدون آن‌که اقشار آسیب‌پذیر به درون آنها راه داشته باشند!

جدول خاموشی!

یکی از اقدامات عام‌المنفعه وزارت نیرو بی‌شک انتشار جدول هفتگی خاموشی‌های برق است، که چند سال است ساعات قطع برق هر منطقه در آن روشن شده، ولی متأسفانه نام محلات آن روشن نشده است! لذا معلوم نیست «محله یک» در جدول قطع برق شامل چه مناطقی است و یا محلات چهار و هفت و ده چه مناطقی را شامل می‌شود!

لذا اگر روزی ده ساعت برق یک محله هم برود، ساکنان آن هربار گمان می‌کنند جزء یک محله هستند و تا بفهمند چی به چی هست، ساعت‌هایتمادی را خاموش به‌سر برده‌اند و در تاریکی حسابی تمدد اعصاب کرده‌اند!

تعادل!

آقای محلوجی وزیر معادن و فلزات به عنوان رئیس کمیته ملی المپیک انتخاب شد، که این تصمیم را می‌توان گامی در راستای نزدیکی بیشتر «فلزات» و «ورزش» ارزیابی کرد! برای بیشتر نزدیکی شدن فلزات و ورزش جا دارد یک علی پروینی، علیرضا سلیمانی‌ای، رسول خادمی‌ای، چیزی به سمت معاونت وزارت معادن و فلزات منصوب شود، تا بین ورزش و فلزات تعادل منطقی به وجود آید!

معجزه!

در این ماه، این حرف که «حجامت معجزه می‌کند» به اثبات رسید. زیرا دو مرکز بزرگ حجامت در خیابان‌های فردوسی و حافظ بارها تعطیل و متصدیان و مؤسسان آن‌هم به حبس محکوم شدند اما هنوز مرکب حکم دادگاه خشک نشده که دوباره فعالیشان را از سر گرفته و با شدت بیشتری مشغول خدمتگزاری! به مردم شده‌اند!

و هم سوار و باید اتوبوس بطل شوند! بش رسید و تا آن‌جا که برق درآورد.

تیم و منبع در نیرو در هیچ‌گونه و روزنامه! لذا «سال» ده داده است... ای داد و دستم خارج

برد، اخراج مدت عمل رسانند که یاد کردند! ور هستند، چه پیش

خانه ایرانی، ملی شد و سینمایی به جانشین سینما و

شد، تا به در ازای آن و نارگیل

می‌رسانند!

(توضیح: با ضرب سکه‌های ۱۰ تومانی، قضیه شکلی دیگر به خود گرفت. تا آن‌جا که کارشناسان امور پولی گل‌آقا هم نتوانستند به ضرس قاطع بگویند این کار، در راستای افزایش افسردگی مردم است یا کاهش آن!)

فرستنده تلویزیونی!

از سوی صدا و سیمای ایران یک دستگاه فرستنده تلویزیونی به رادیو و تلویزیون افغانستان اهداء گردید که تا آخر سال هم معلوم نشد بر اثر حملات متقابل نیروهای حکمتیار، ربانی، سیاف، دوستم، شاه مقصود چیزی از آن باقی ماند یا خیر! اگر به جای فرستنده، چندتا از این سریالهای تلویزیونی خودمان را به افغانستان اهداء می‌کردیم جای حرف نبود! حداکثر می‌زدند و همه‌شان را نابود می‌کردند، که در این صورت هم خودشان استفاده می‌کردند هم ما! ولی حیف از آن دستگاه فرستنده تلویزیونی، که معلوم نشد چه بلایی بر سرش آمد!

اتومبیل و دوچرخه!

در راستای کمک‌های بهینه! به کارمندان دولت، مقرر شد به آنان اتومبیل پژو به صورت قسطی فروخته شود، کارمندان نیز ضمن تشکر از این اقدام عام المنفعه! از مسئولان امر تقاضا کردند فعلاً امکان خرید قسطی دوچرخه و موتورگازی را برای کارمندان دولت فراهم کنند، تا اگر در بازپرداخت اقساط آن مؤثر عمل کردند، اتومبیل قسطی هم به آنان فروخته شود!

چادرا!

وزیر مسکن گفت ۳۰۰ هزار قطعه زمین واگذار شده سازمان زمین شهری هنوز ساخته نشده است، که به گمانم دلیل آن کمبود چادرهای برزنتی بود! زیرا اگر دولت وارد عمل شده و از کشور دوست و همسایه پاکستان ۳۰۰ هزار دستگاه چادر می‌خرد و واگذار می‌کرد، کلیه زمین‌های واگذار شده از سوی سازمان زمین شهری مورد استفاده قرار می‌گرفت و دیگر به دلایلی مانند سیمان کیسه‌ای ۴۰۰ تومان معطل نمی‌ماند!

پذیرایی!

مسابقه فوتبال ایران در ژاپن در چارچوب مسابقات جام ملت‌های آسیا که با نتیجه یک بر صفر به نفع ژاپن تمام شد، انعکاس وسیعی بین محافل ورزشی و غیرورزشی یافت و سبب شد هرچه فحش و بدویراه در جهان است، نثار داور سوری مسابقه شود!

به عقیده ناظران ورزشی، برای پیشرفت فوتبال کشور لازم است داور سوری مزبور هرچه زودتر به تهران اعزام و با ضربات مشت و لنگه کفش حساسی پذیرایی! شود، تا انشاءالله در مسابقات جام جهانی آینده مقام قهرمانی نصیب تیم ما گردد!

حق راهداری!

وزیر راه و ترابری در ادامه سیاست رها کردن جاده‌ها و خطوط راه‌آهن به حال خود و فرسودگی روزافزون آنها، اعلام کرد که از مردم «حق راهداری» دریافت خواهد کرد!

متخصصان امر هم بلافاصله اعلام کردند: «از آن‌جا که وزارت راه و ترابری تنها وزارتخانه‌ای نیست که طبق قانون «حقی» برگردن مردم دارد و موظف است آن «حق» را در اسرع وقت وصول کند، لازم است سایر وزراء هم خیلی سریع دست به کار شده، هرچه حق و حقوق از مردم دارند بی‌رودریاستی اعلام کنند، تا دو دستی تقدیمشان شود!»

متأسفانه از قبول یا رد پیشنهاد فوق، تا آخر سال، اطلاعی حاصل نشد!



□ آذرماه:

گناه مطبوعات!

سفیر عربستان در مصاحبه‌ای گفت: «مطبوعات ایران مسؤول گندی روابط تهران - ریاض هستند!»

یکی از مطلعان امور سیاست خارجی و داخلی (!) گفت: ما ضمن تأیید این مطلب و گله شدید اللحن! از برادران مطبوعاتی، عرض می‌کنیم که مطبوعات نه تنها مسؤول گندی روابط ایران و عربستان، بلکه مسؤول افزایش قیمت مرغ، نوبت‌های طولانی بیمارستان‌های دولتی، محدودیت ظرفیت پذیرش دانشگاه‌ها، بیکاری دیپلمه‌ها، افزایش روز به روز محصولات کارخانه‌های دولتی، کمبود اتوبوس و قطار و هواپیما، دیر به دیر اعلام شدن کوپن ارزاق عمومی، شهریه سنگین مدارس، بالا رفتن سرسام‌آور اجاره‌خانه‌ها، دعوای زن و شوهر، جاری شدن سیل در نقاط مختلف کشور، و غیره و غیره هستند، و لذا اگر مطبوعات تعطیل شوند نه تنها این مشکلات از بین می‌روند، بلکه بعضی از مسؤولان داخلی! نیز مثل جناب سفیر عربستان، خیلی خوشحال می‌شوند!

مرفهین بی‌درد!

با این که تا این ماه علمای اقتصاد تعریف درست و روشنی از «مرفهین بی‌درد» ارائه نکردند و تفاوت آن را با «مرفهین بادرده» تبیین نفرمودند، این اصطلاح به فراوانی به کار رفت (که هنوز هم دارد می‌رود!) البته اشکالی هم ندارد و همین که برادران مسؤول ما نسبت به «مرفهین بی‌درد» حساسیت دارند، خوب است و نشان می‌دهد که حامی مستضعفان هستند! (حالا چه طور؟ بحث آن در این مقوله نمی‌گنجد!) نمونه‌اش این برادرمان، نماینده لارستان در مجلس بود که در همین ماه فرمودند: «باید دقت شود

می‌خورند! زیرا اخیراً ثابت شده است که ماکارونی یک غذای صددرد کامل، به‌ویژه برای اقشار آسیب‌پذیر جامعه است! این جوهری بود که رئیس سازمان پژوهش‌های علمی و صنعتی اعلام کرد که تکنولوژی کارخانه تولید ماکارونی تغییر می‌یابد!

اگرچه قیمت ماکارونی بدون تغییر در تکنولوژی تولید آن عجلتاً تا دو برابر گران شد، اما قطع وابستگی به گوشت وارداتی و ایضاً احترام گذاشتن به نظر پزشکان محترم ایجاب می‌کند مصرف ماکارونی همچنان از سطح بالایی برخوردار باشد و حتی غذای اصلی عزیزان مستضعف و آسیب‌پذیر را تشکیل می‌دهد!

برنج!

این‌طور که روزنامه‌ها نوشتند: «ایران با خرید یک میلیون تن برنج، بزرگترین واردکننده برنج در جهان شناخته شده است.» که دلیلش هم نه عدم برنامه‌ریزی صحیح و نه فقدان سرمایه‌گذاری کافی در کشت برنج است، بلکه علت آن تنوع غذایی ما می‌باشد! یعنی در شرایطی که ما زرشک پلو با مرغ داریم، و ایضاً قرمه‌سبزی و قیمه و باقالا پلو و آلبالو پلو و چلوکباب و ته‌چین مرغ و سایر غذاهای دیگری که «پلو» و «چلو» به نحوی در آن نقش اساسی دارد، طبیعی است که مصرف برنج بالایی داشته باشیم و از این نظر مقام اول واردکنندگان برنج را به دست آوریم! این‌جا بود که متخصصان مربوطه پیشنهاد کردند باید از تنوع غذاهای برنجی‌مان بکاهیم و با بهره‌گیری از همکاری وزارت کشاورزی و سازمان برنامه و بودجه و خانم رزا منتظمی، آن را فقط به یک نوع غذا تبدیل کنیم که در عین حال دربرگیرنده تمام مزه‌ها و خواص غذاهای متنوع برنجی باشد!

دردسر!

رادیو آمریکا طی تفسیری اعلام کرد ایران برای رئیس‌جمهوری جدید آمریکا دردسر است، که در پاسخ باید گفت عیبی ندارد، در عوض رئیس‌جمهوری جدید نیز برای مردم دنیا دردسر است!

گودال!

در خیابان سرچشمه گودالی به عمق ۲۰ متر چند دستگاه اتومبیل عبوری را بلعید و صاحبان آنها را از پرداخت عوارض سالانه و بیمه شخص ثالث و جریمه‌های کلان راهنمایی و رانندگی راحت کرد!

پیشنهاد می‌شود اتومبیل‌هایی که از خیابان‌های تهران عبور می‌کنند، به «چترنجات» مجهز باشند تا به محض سقوط در گودال، چتر را باز کنند و به سلامت به قعر گودال بنشینند!

شکرگزاری!

ما باید هزاران بار خدا را شکر کنیم که سریال‌های

مسئولان از طبقه بی‌درد نباشند!

متأسفانه اصول و قواعد تشخیص مرفهین بی‌درد از بادر اعلام نشد. در نتیجه، هنوز هم یک کسی که فرضاً در «چابهار» مرفه‌بی‌درد محسوب می‌شود، اگر تمام اموالش را بفروشد، به زحمت می‌تواند در تهران حتی یک آپارتمان ۵۰ متری بخرد! و بالعکس یک مستضعف تهرانی با فروش آپارتمان خود می‌تواند در «چابهار» جزء طبقه مرفهین بی‌درد درآید!

لذا لازم است یک سازمانی، نهادی، وزارتخانه‌ای، چیزی، مسئول تدوین و تعیین اصول و چارچوب «مرفهین بی‌درد» شود و آن را به صورت مدون درآورد و در اختیار تصمیم‌گیرندگان قرار دهد، تا برای انتخاب مسئولان دقت کافی صورت گیرد و از گزینش مرفهین بی‌درد پیشگیری به عمل آید!

صمص!

در گذشته سمینارهای بسیاری برای رفع مشکلات صنایع مملکت تشکیل شده و حرف‌های بسیارتری! در این خصوص ردوبدل شده است، بدون آن‌که کسی به فکر «صمص» برای بازکردن گره کور صنایع کشور افتاده باشد! که خوشبختانه در حال حاضر این مشکل مرتفع شده است و مسئولان با درک اهمیت «صمص»، در راستای حل مشکلات صنایع گام‌های بلندی برداشته‌اند و یا برخوانند داشت! زیرا این «صمص» است که مشکلات ارزی و ریالی و کمبود نیروی متخصص و ضعف مدیریت و مشکل بازاریابی و مواد اولیه و مسایل کارگری را حل می‌کند و در کمتر از یک برنامه ۵ ساله عمرانی، صناعی پیشرفته‌تر از صنایع ژاپن تحویل‌مان می‌دهد! یعنی اگر تاکنون این مشکلات حل نشده، به دلیل آن نبوده که وزارتخانه‌های صنایع، معادن و فلزات و صنایع سنگین درهم ادغام نشده و از آنها وزارتخانه جدیدی به نام «صمص» - مخفف اسامی وزارتخانه‌های یاد شده - تأسیس نشده است! وقتی دیدید این وزارتخانه تشکیل شده است، آن وقت می‌بینید که ماجرا از چه قرار بوده است! اگر هم از آن قرار که فکر می‌کنید نباشد، مهم نیست! دوباره انجمن می‌کنند و چند سالی با هم سروکله می‌زنند، تا دوباره یک وزارتخانه را به سه وزارتخانه تقسیم کنند! ما خودمان پیشنهاد تشکیل «صمص» را در همین ماه به گل‌آقا دادیم که به مسئولان بدهد، اما، انگار آن را سپرد دست شاغلام و شاغلام هم آن را طبق معمول، پشت گوش انداخت!

صنایع ماکارونی!

یکی از صنایع حساس و ظریف هر کشور، صنایع ماکارونی‌سازی محسوب می‌شود که تولیدات آن به‌ویژه وقتی قیمت برنج به بیش از ۱۵۰ تومان می‌رسد، اهمیت استراتژیکی پیدا می‌کند!

ماکارونی را که سابقاً با گوشت چرخ کرده می‌خوردند، باتوجه به نظر پزشکان مبنی بر مضر بودن مصرف گوشت قرمز و ایضاً کیلویی ۵۰۰ تومان شدن آن، امروزه بدون گوشت

و ادارات ما ثبت می شود، ولو آن که کسی متوجه اهمیت اجرای این فرضیه در کشور خودمان نشده باشد!

کم و زیاده!

با این که بعضی ها به محض دیدن یک کیوسک روزنامه فروشی تصور می کنند که در ایران نشریات زیادی چاپ می شود و این کار اسراف در مصرف کاغذ است! آمارهای منتشره حاکی است که ما از نظر تعداد روزنامه و مجله هفتمین کشور در خاورمیانه و پنجاه و هفتمین کشور در جهان هستیم!

صرف نظر از این موضوع، چاپ و انتشار مجله و روزنامه در کشور ما یک ویژگی خاصی دارد، و آن شیرین و پرمحتوا بودن آنها است! به نحوی که یک نفر خواننده هر روزنامه و مجله ای که چاپ می شود، می خرد و با شور و شوق بسیار اجازه نمی دهد این نشریات خوانندگان جدیدی پیدا کنند، و لذا خوانندگان نشریات نه با انتشار روزنامه ها و مجلات جدید اضافه می شوند و نه با تعطیل آنها، کم!!

قهرمانان ملی!

پس از ۱۴ سال اقامت در ایران، بازگشت دومیلیون مهاجر افغانی اسماً آغاز شد، ولی عملاً متوقف ماند! زیرا بعضی از رهبران افغانستان چنان جنگ قدرتی در آن کشور به راه انداختند و مردم را به گلوله و توپ و موشک بستند که تره کی و حفیض الله امین و نجیب الله به صورت فرشتگان نجات و قهرمانان ملی! درآمدند!

تفسیر!

یکی از تخصص های برادرمان وزیر آموزش و پرورش این است که می تواند قانون اساسی را تفسیر کند و در تشخیص مغایرت و یا عدم مغایرت مسایل با قانون اساسی، خودش به تنهایی یک شورای نگهبان باشد! می فرماید نه، به این فرمایش ایشان توجه فرمایید که: «پرداخت قسمتی از هزینه تحصیلی دانش آموزان توسط آنان با قانون اساسی مغایرتی ندارد»، که البته قسمتی از هزینه تحصیلی در عالم واقع حد و مرزی ندارد و می تواند از تمام هزینه تحصیلی دانش آموزان هم بیشتر باشد! (که دست بر قضا، عملاً همین طور هم شد!)

جمعه بازار!

یکی از مشکلاتی که واقعاً نمی توان در تهران تحمل کرد، کمبود مراکز فروش کالا است! که خوشبختانه مسؤولان امر به فکر حل این مشکل افتاده اند و علاوه بر صدور پروانه های جدید کسب و تشکیل مراکز متعدد عرضه به اصطلاح مستقیم کالا، نسبت به ایجاد «جمعه بازار» هم اقدام کرده اند، که این بازار نه در رشت و انزلی و صومعه سرا تشکیل می شود و نه در گنبد و مرادپه و داشلی برون، بلکه در همین تهران خودمان تشکیل می شود و محل آن نیز پارکینگ بیهقی شهرداری تهران و چند جای دیگر است!

تلویزیونی مان در جهان طرفداری ندارد و در آن جا پخش نمی شود، که از این بابت خانم ها باید شکرگزارتر باشند و بدانند هرچه دارند از برخی از کارگردانان بی هنر و کم سواد دارند که آثارشان در خارج پخش نمی شود! زیرا در آثار آنان زنان ایرانی انسان هایی تصویر می شوند که به غیر از کنار تشت نشستن، و رخت شستن، چای و قلیان آوردن برای شوهران، غرغر کردن و حرف های بی پایه و اساس زدن و جهل و خرافه پرستی، هنر دیگری ندارند و به خاطر این صفات مستوجب شنیدن انواع و اقسام فحش و ناسزا از شوهران و پسرانشان هستند! و انگار این همه بانوان پاکدامنی که نه تنها خانه و کاشانه شان را به بهترین شکل، و حتی گاه به تنهایی اداره می کنند و در عین حال در واحدهای بزرگ پژوهشی و صنعتی و تولیدی مشاغل مهمی دارند، در کره مریخ زندگی می کنند که به چشم نمی آیند!

مترو!

با فروریختن دیواره مترو و کشته شدن چندتن از عابران بیگناه معلوم شد که ایراد اساسی در مصاحبه نکردن مدیرعامل مترو بوده که به دلایلی به تعویق افتاده و این مسأله سبب ریزش دیواره مترو شده است!

زیرا از قدیم الایام رسم بر این بوده که مدیرعامل مترو هر ۶ ماه یک بار مصاحبه می کرده و مؤده افتتاح خطوط ۱ و ۲ مترو را برای ۶ ماه بعد می داده است! این بار نیز که دیواره مترو ریزش کرده، مدیرعامل مترو فرصت را مغتنم شمرده، در جمع خبرنگاران اعلام کرده است که خطوط ۱ و ۲ مترو تا ۲ سال دیگر افتتاح می شود!



□ دی ماه:

ماهی!

اکثر افراد متأسفانه از خواص محصولات شیلات بی خبرند و فقط به مصرف گوشت مرغ و گوسفند و گوساله اکتفا می کنند. اما همان طور که وزیر جهاد سازندگی گفت، مردم باید بیشتر از گذشته از ماهی و سایر فرآورده های شیلات استفاده کنند. به ویژه آن که امور بازرگانی شیلات نیز به بخش خصوصی واگذار شده و نرخ میگوی که قبلاً کیلویی ۴۰ تومان بود و کسی نمی خرید، به ۱۰۰۰ تومان رسید و ماهی ۳۰ تومانی، به ۲۵۰ تومان و بیشتر به فروش رفت (و یا هم نرفت!)

تجربه موفق شیلات نشان داد یکی از راههای مهم تشویق مردم به خرید یک کالا، گرانتر کردن قیمت آن است، و این فرضیه پراهمیت اقتصادی به زودی کلیه معادلات تجاری و اجتماعی دنیا را دگرگون می کند و در همه جا به نام مسؤولان وزارتخانه ها

شناسنامه ساختمانی!

به موجب طرحی که از سوی وزارت کشور به شهرداریها ابلاغ شد، منبع برای کلیه ساختمان‌ها شناسنامه تهیه می‌شود. بد نیست شناسنامه‌ای هم برای مالکان ساختمان‌ها تهیه شود تا معلوم کند که تاکنون چند نفر مستأجر را جواب کرده‌اند و هر بار نیز چه برروزگار آنان آورده‌اند!

جبران گذشته‌ها!

دفاع رئیس سازمان نظام پزشکی از افزایش حق ویزیت پزشکان باعث خوشحالی زائد الوصف بیماران شد و در عین حال آنان را از این که تا به حال به طور ناخودآگاه حق پزشکان را پایمال کرده و بخشی از حقوق ایشان را مسترد نمی‌کردند، حسابی شرم زده و پشیمان کرد! در این میان، بیماران محروم و مستضعف از سایرین بیشتر ناراحت شدند و از این که برای پزشکان عزیز مزاحمت‌هایی ایجاد کرده‌اند، طلب پوزش کردند! می‌گویند انبوه بیماران از اقصی نقاط کشور طی نامه‌ها و تلگرام‌هایی به رئیس سازمان نظام پزشکی ضمن اظهار ندامت از گذشته خویش، از ایشان استدعا کرده‌اند راهی پیش پایشان بگذارند تا گذشته‌ها را به نوعی جبران کنند و به عنوان کوچکترین گام در این راه، لااقل چند برابر سابق حق ویزیت بپردازند!

اگرچه مسؤولان به این توقع و تقاضا واقعی ننهاند... اما خوشبختانه آقایان اطباء رأساً اقدام کرده، به این خواست عمومی، جامه عمل پوشانند!

عوارض

تا به حال از نظم و انضباط شهرداریها مطالب زیادی خوانده بودیم، ولی آن چه این ماه در روزنامه رسالت راجع به شهرداری تبریز خواندیم، چیز دیگری بود از برنامه‌ریزی‌های دقیق و منظم امور در شهرداری مزبور حکایت داشت!

حکایت از این قرار است که علیرغم گذشت چهارماه (که حالا لایذ شده است شش ماه!) از تغییر ساعت رسمی کشور، شهرداری تبریز هنوز ساعت خود را عقب نکشیده است! و لابد فکر کرده است ساعت هم عوارض نوسازی است که وقتی به هر علت معقول و نامعقولی جلو برود، دیگر نباید عقب کشیده شود!



آقازاده و نفت!

از کرامات «آقازاده» ما این است، شیر را خورد و گفت شیرین است! بعد از این کار عام المنفعه نیز در دی ماه خبرنگاران را دور خود جمع کرد و فرمود: مشکل نفت سفید کشور تا پایان اسفندماه حل خواهد شد! مثل این که بگوید فصل زمستان تا آخر اسفند به پایان خواهد رسید!



□ بهمن ماه:

پولی شدن دانشگاهها!

بحث غیرانتفاعی و یا به عبارت روشن‌تر، پولی شدن دانشگاهها بار دیگر بالا گرفت و در محافل مرفهین بی‌درد و سرمایه‌داران مردمی! با استقبال وسیعی روبرو شد! زیرا کسانی که فرزندان دلبندشان علیرغم گرفتن معلم خصوصی ساعتی ۵ هزار تومان و برخورداری از همه امکانات رفاهی قادر به قبولی در کنکور دانشگاهها نبودند، به ناچار می‌بایست آنان را به خارج بفرستند، که این کار علاوه بر هزینه‌های سنگین، تبعات فرهنگی ناخوشایندی هم داشت، که ازدواج با خارجی‌ان موطلائی و چشم‌آبی و ایضاً روی آوردن به مشروبخواری و اعتیاد به مواد مخدر از جمله آن آثار بود! ولی حالیه در صورت غیرانتفاعی و یا همان پولکی شدن دانشگاهها نه تنها مشکل عدم قبولی نورچشمی‌ها در دانشگاهها حل می‌شود، بلکه گرفتاریهای ناشی از اقامت آنان در غرب هم از بین می‌رود!

شادی و نشاط!

به مناسبت دهه مبارک فجر هر یک از سازمانها و ادارات به نوعی فعالیت کردند و با جشن و چراغانی، در شادی مردم شریک شدند، که این تلاش در برخی موارد دیدنی بود!

منجمله وزارت پست و تلگراف و تلفن در دو تابلوی بزرگ، فعالیت‌هایش را به صورت به اصطلاح نمودارهایی نشان داده بود، که به شکل تعدادی «پیکان» یا «فلش» ساخته و با لامپ، تزئین شده بود! با خاموش و روشن شدن مرتب لامپ‌ها، فلش‌ها، حالت حرکت به خود می‌گرفت و همه کسانی که فیش تلفن ۱۵ ساله در دست داشتند و یا بر اثر اختلالات تلفنی دچار زخم معده شده بودند را غرق در شادی و نشاط می‌کرد!

فلش‌ها به ترتیب بلندتر می‌شد، که نشان دهنده سیر پیشرفت تلفن و پست و تلگرام در سالهای اخیر بود! اما چون در کنار و یا زیر آنها عدد و رقمی ذکر نشده بود تا بیننده به آمار فعالیت‌های ادعایی «وزارت پست و تلگراف و اختلالات تلفنی» پی ببرد، خیلی‌ها فکر می‌کردند این کار هم صرفاً به منظور چراغانی صورت گرفته است و منظور دیگری در بین نیست!

کمی آن سوی تر، به محض شروع دهه فجر عده‌ای به جان تابلوی بزرگ و پلاستیکی دیواره ساختمان مرکزی بانک سپه افتادند و ظرف یکی دو روز آن را از جای کنند این عده سپس شب و روز مشغول کار شدند، تا تابلوهای فلزی دیگری را به جای آن بر دیوار نصب کنند، که این کار با بسیج کلیه نیروها و به صورت شبانه‌روزی انجام شد، و خوشبختانه همزمان با آخرین ساعات دهه فجر، تابلوهای یادشده نیز که به مناسبت دهه فجر آماده شده

بود، نصب شد!

حالا ممکن است عده‌ای پرسند مگر نمی‌شد در یک سال گذشته دربارهٔ نصب تابلوهای مورد نظر تصمیم گرفت و سرفرصت و با دقت عمل بیشتری این کار را کرد؟! جواب این است که: نه! زیرا تنها لطف ماجرا در این است که بگویند کار یک ساله را در یک هفته انجام داده‌اند!

شهرداری که جهانی فکر می‌کند!

اگر این شهردار تهران برای خود اسم و رسمی به هم زده و شهرهٔ آفاق شده است، نه تنها به دلیل پارک‌سازی و رنگ‌آمیزی‌هایش در تهران است، بلکه به علت سخنان حکیمانه‌ای است که ایراد می‌نماید و در یک کلام، «جهانی» فکر می‌کند!

در جهانی فکر کردن شهردار تهران همین بس که در سخنرانی ایراد شده در اجلاس شهرداران جهان در نیویورک، مسایلی مانند چاله و چوله‌های خیابان‌های تهران و امثالهم را فراموش کرد و گفت: «افزایش درجهٔ حرارت کرهٔ زمین در آینده محسوس‌تر و جدی‌تر خواهد شد!»

این امر نشان داد که شهردار عزیز ما نه تنها به مشکلات تهران توجه دارد، بلکه حتی افزایش درجهٔ حرارت کرهٔ زمین را هم از یاد نمی‌برد و با این همه مشغله و ارباب رجوع، به این مسأله هم فکر و برای آن راه حل ارائه می‌کند!



اجاره به کم درآمد‌ها!

وزیر مسکن و شهرسازی گفت: «سالانه ۲۵ هزار واحد مسکونی جهت اجاره به کم درآمد‌ها ساخته می‌شود»، که تا این جایش خبری بسیار خوش و امیدبخش بود. اما اظهارات وزیر مسکن و شهرسازی با یک «در صورت تصویب مجلس» همراه است، که تصویب یک لایحه توسط مجلس و سپس تأیید آن به وسیلهٔ شورای محترم نگهبان و آن‌گاه ارجاع آن به دولت برای اجرا، و سپردن آن به وزارت مسکن و شهرسازی برای شروع ساختمان سازی و آن‌گاه به دنبال زمین و آجر و گچ و سیمان رفتن و سپس به دلیل سوءاستفاده‌های احتمالی پیمانکار مسأله را به دادگاه سپردن و به دنبال آن بدقولی پیمانکار و یا کمبود مصالح ساختمانی و سپس مشکل تعیین میزان اجاره‌بها و در پی آن تعیین افراد کم درآمد و ضوابط و شرایط آن و علی‌غیرالنهاییه معلوم است که مدت زمان زیادی طول می‌کشد، که لابد وزیر محترم مسکن و شهرسازی هم از کم و کیف آن باخبر است، و با این تفصیلات اظهارات جناب وزیر یک مقدار تأمل برانگیز است. خاصه آن‌که در دنبالهٔ خبر احداث سالانه ۲۵

هزار واحد مسکونی جهت اجاره به کم درآمد‌ها می‌گوید: «رکود در بخش مسکن که از اواسط سال ۷۰ آغاز شده است، از اواخر سال ۷۱ به رونق تبدیل خواهد شد!»

یعنی چه؟ یعنی این که همهٔ اقشار کم درآمد که تا به حال پیه اجاره خانه‌های ارزان قیمت را به تنشان مالیده و از چشمهٔ وعده و وعیدهای مسئولان امر نوشیده‌اند، خیلی که خوش بین باشند و مقاوم، حداکثر تا اواخر سال ۷۱ می‌توانند صبر کنند و سپس آنان هم مثل سایر اقشار جامعه بالاخره می‌فهمند که این وعده‌ها برای فاطی تنیان نمی‌شود و اگر می‌خواهند از مستأجری نجات یابند باید رأساً به دنبال خرید خانه بروند، که نتیجهٔ طبیعی آن هم رونق گرفتن بخش مسکن است (یعنی همان چیزی که وزیر مسکن و شهرسازی گفته است!)



□ اسفندماه:

نمایشگاه عرضهٔ مستقیم کالا!

با نزدیک شدن نوروز، نمایشگاه‌های به اصطلاح عرضهٔ مستقیم کالا مثل علف در هر جا سبز شدند و با عرضهٔ کالاهای غالباً نامرغوب و گران، به طور مستقیم سروصدای مردم را درآوردند! به نحوی که مردم می‌گفتند صدر رحمت به فروش غیرمستقیم و گران کالا، که لاف‌خیزان از آن انتظار چندانی ندارند! ولی از نمایشگاه‌های یاد شده انتظارات آن‌چنانی (یعنی ارزان فروشی!) داشتند، که برآورد نشد هیچ، خریداران را از عمل خود به سختی نادم و پشیمان هم کرد!



سو بسید یعنی چه؟!

امسال هم مثل سالهای اخیر به هنگام صحبت از بودجهٔ کشور، از «سو بسید» زیاد صحبت شد و اقشار آسیب‌پذیر جامعه بسیار شنیدند که برای آب و نان‌شان صدها میلیون دلار سو بسید پرداخت می‌شود، ولی متأسفانه هرچه انتظار کشیدند از ارزانی مایحتاجشان چیزی ندیدند که ندیدند! ولذا کماکان از خود پرسیدند این سو بسید چیست که بخاری ازش بلند نمی‌شود و اوضاعشان را تغییر نمی‌دهد؟!

«رکود
اواخر
مال پیه
عده
باشند
سپس
عده‌ها
نجات
آن‌هم
وزیر

عرضه
تالاهای
سردم را
فروش
چندانی
(یعنی
از عمل

بودجه
جامعه
سوسید
زارزانی
از خود
شود و

بعضی‌ها هم اصولاً این بحث را راه انداختند که آیا «سوسید» خوردنی است و یا پوشیدنی! خلاصه، وضع جالبی است: دولت سوسیدش را می‌دهد، مردم صحبتش را می‌کنند، قیمت‌ها هم کماکان بالا می‌رود!



مشاهیر مستأجر!

روزنامه‌ها نوشتند خانه مسکونی «نیمایوشیج» پدر شعرنو فارسی به مرکز فرهنگی تبدیل می‌شود. تبدیل خانه فضلاء، ادباء، علماء و شعرا به موزه و یا مراکز فرهنگی رسم پسندیده‌ای است که سابقه نسبتاً زیادی دارد، ولی با این اوضاع و احوال که قیمت خانه‌ها بالا می‌رود و روزبه‌روز بر تعداد مشاهیری که مستأجرند افزوده می‌شود، درآینده دیگر خانه‌ای باقی نخواهد ماند که تبدیل به موزه شود! هنرمندان خیلی هنر هم که کنند، می‌توانند یک آپارتمان فسقلی بخرند که چنین محلی در یک مجتمع بساز و بفروشی نه شرایط تبدیل شدن به موزه را دارد، و نه برای بازدید مردم از استحکام کافی برخوردار است!

گوجه‌فرنگی!

در راستای حمایت‌های همه جانبه از اقشار آسیب‌پذیر جامعه، قیمت رب گوجه‌فرنگی نیز چند برابر شد! به این ترتیب اقشار یاد شده که قبلاً آبگوشت را بدون گوشت و نخود و لوبیا می‌پختند و می‌خوردند، حالا مجبورند از رب گوجه‌فرنگی برای رنگین کردن آن نیز صرف نظر کنند و آبگوشت بی‌رنگ و خاصیت‌تری بخورند!

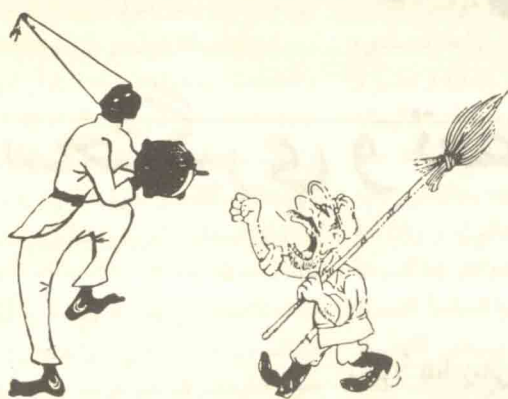
عوارض!

در دنیا وقتی می‌خواهند عوارض و یا قیمت کالایی را گران کنند، آن را حداکثر ۲ یا ۳ درصد افزایش می‌دهند ولی در بعضی

از کشورها! بی‌مروت‌ها یک دفعه قیمت‌ها را ۲۰۰ و ۳۰۰ درصد گران می‌کنند و خم نیز به ابرو نمی‌آورند! ولی همین مسئولان وقتی نوبت خدمت‌رسانی به مردم می‌شود، چنان خودشان را به کوچه علی‌چپ می‌زنند که انگار نه انگار در مقابل مردم تعهداتی هم دارند!

حاجی فیروز!

با نزدیک شدن نوروز، بار دیگر «حاجی فیروز» و «عمونوروز» دست به کار شدند تا به وظایف باستانی و قانونی! خود عمل کنند و موجبات شادی و نشاط مردم را فراهم آورند! اما از ترس مأموران مبارزه با سد معبر شهرداری و ایضاً پرداخت عوارض نوسازی و خودیاری لباس می‌پوشیدند و به اجرای برنامه در خارج از محدوده شهر پرداختند!



عده‌ای از کارمندان و صاحبان درآمدهای ثابت ابراز تمایل کردند که اجرای برنامه «حاجی فیروز» را بعد از تعطیلات نوروزی، آنان ادامه دهند! به این معنی که پس از اجرای برنامه توسط حاجی فیروزهای سنتی، نوبت اجرای برنامه به حاجی فیروزهای ضربتی برسد! اینها که در واقع کارمندانی هستند که پس از تعطیلات نوروزی آهی در بساط ندارند تا با ناله سودا کنند، با ادامه فعالیت حاجی فیروزها در باقیمانده فروردین‌ماه بتوانند درآمدی کسب کنند و از محل آن بخشی از بدهکاری‌هایشان را بپردازند!

□ □ □

توضیح نهایی: مهمترین رویدادهای سال ۱۳۷۲ را در سالنامه سال بعد بخوانید!





گفتگو با «جلال رفیع»
(آقا جمال)

سختگیری و تعصب خامی است!

مقدمه:

محفلی که «جلال رفیع» در آن حضور داشته باشد، هیچگاه خالی از «مطایبه» نیست. اگر حتی یک نفر اهل «شوخی» در آن جمع، حضور نداشته باشد، همان حضور «جلال» کافی است!

کسی که بیش از ده سال در کیهان و اطلاعات، «سرمقاله» نوشته و جدی‌ترین مسایل روز را در آنها مطرح کرده است، در مقاله‌های کاملاً جدی و حتی تراژدی‌اش هم رگه‌هایی از طنز و مطایبه را راه داده است. اگر او می‌خواست فقط مطایبه‌های شفاهی خود را مکتوب کند، مجموعه‌ای فراهم می‌شد بزرگتر از دو جلد کتاب «همراه انقلاب» او که مجموعه همان سرمقاله‌های او از سال ۱۳۵۸ است که «انتشارات امیرکبیر» در سال ۱۳۶۲ منتشر کرد. ستون «با اجازه» که بیشتر با نام مستعار «آقا جمال» در روزنامه کیهان چاپ می‌شد، توانایی جلال رفیع را در طنزپردازی و سبک مخصوص او را نشان داد. اما «جلال»، متأسفانه طنزنویسی را هم مثل بسیاری از کارهای دیگرش، جدی نگرفت! این عضو هیأت منصفه مطبوعات و دبیر شورای فرهنگ عمومی کشور، هروقت اراده کند، یک نویسنده حرفه‌ای است. روزنامه اطلاعات،

بنده هم مشمول فرمایش مولانا جلال قرار می‌گرفتم (منظور مولانا جلال الدین بلخی رومی است) که فرمود:

سخت‌گیری و تعصب خامی است
تا جنینی، کار خون آشامی است
بله، ما از همان عالم ذر، لیب می‌زدیم،
یعنی لیبرال بودیم. چون طنزازی با سخت‌گیری
و تعصب و خامی و خون‌آشامی، خیلی جور
نمی‌افتد و همه طنزها لیبرالند! حتی اگر عضو
حزب نازی هم باشند، بر فرض محال، باز
نازیسم آنها و طنزنازیسم آنها، برای خودش یک
چیز دیگری است علی‌حده! از نازیسم هم بیشتر
به سمت همان نازش متمایلند. یکپارچه الهه
نازا!

باری، ما هرچه داریم، قائم به ذات است، از
همان عالم ذر. البته بعضی‌ها هرچه دارند از
عالم «ذر» دارند! بعضی هم اخیراً از عالم «ذر» با
کسر راء! ولی ما که نه آنیم و نه اینیم، پس لابد
دارایی مان همه‌اش از همان عالم «ذر» و (به قول
فلاسفه) عالم ذرات است. ذراتی که با خدا
پیمان بسته‌اند در صبح ازل و پیمان شکسته‌اند
تا شام ابد. شام آخر. و «از ازل تا به ابد فرصت
درویشان است».

□ به‌هرحال، خارج از آن عالم، وقتی وارد
این عالم شدید! از کجا شروع کردید؟

معمولاً فقط زمانی سرمقاله دارد که جلال،
دست به قلم ببرد! ولی اگر سالها هم ننویسد،
باز عضو ثابت هیأت تحریریه روزنامه
اطلاعات است. هم‌چنان‌که همیشه، عضو
آبدارخانه شاغلام و از اصحاب گل‌آقاست، ولو
تمام آثار او در گل‌آقا، همان چندتایی باشد که
در همین مصاحبه‌اش از آنها نام برده است.

آخرین توضیح این‌که: مصاحبه با
جلال رفیع برای سالنامه ۷۰ گل‌آقا حروفچینی
شد. اما متن آن هنگام صفحه‌بندی، گم شد و
اگر در روزهای آخر دی‌ماه ۷۱ به‌هنگام
انبارگردانی! در آبدارخانه شاغلام پیدا نمی‌شد،
معلوم نبود در سالنامه چه سالی به چاپ
می‌رسید.

این مصاحبه که ظاهراً خیلی هم جدی بود،
همان چیزی از آب درآمد که انتظارش را
می‌کشیدیم. یعنی طنز مخصوص جلال رفیع!
سبک و سیاق طنز جلال را از همین مصاحبه
هم می‌توان دریافت:

□ کار طنزنویسی را از کی شروع کردید؟

— لابد باید سند بدهم! بسیار خوب؛ سند
عادی یا سند رسمی؟ اگر سند عادی بخواهم
بدهم باید عرض کنم: از عالم «ذر»! ... طنزازی را
از عالم ذر شروع کرده‌ام. یعنی حتی قبل از
تحصیلات دوران جنینی‌ام! اگر این‌طور نبود

— عرض کنم طنزنویسی و طنزگویی از زمانی که یادم هست رفقای همراه و همدوش من بوده‌اند، مثل آن دوفرشته‌ای که به امر خداوند برطرفین گردن ما و شما آدم سواری می‌کنند و قلندوش و یا قلمدوش ما و شما می‌اند (اسمشان هم رقیب و عتید). شاید هم مثل منکر و نکیر. علی‌ای حال طنز همیشه خوی و خون من بوده.

□ چه جووری و از چه زمانی از خوی و خون شما به عرصه ظهور و صفحه کاغذ رسید؟
— اولین باری که طنز را مثل تحفه نظنن تقدیم دوستان کردم، کلاس چهارم ابتدایی بودم، سال ۴۳، تربت حیدریه، دبستان «تمدن». مسابقه والیبال برگزار شده بود میان مدارس مختلف. بنده هم به جهت تشویق و هم به جهت نوعی طنزیدن، در کنار میله تور، مثل داور می‌ایستادم و شعر می‌گفتم. بعضی از ایاتش را که کتاب (بر وزن طلاب) نوشته‌اند و از حمله مغول در امان مانده و نسخه‌ای از آن در موزه میراث فرهنگی باقی است، از این قبیل است:

چو تیم «تمدن» برآرد علم
سر پهلوانان بگوید به هم
ببین تا چسان بی‌شلاپ و شلوپ
حریف دگر را ببندد به توپ
بسی‌شوت (!) با مشت محکم زند
تو گویی که با گرز رستم زند
پدیدآر، ای شوتکار (!)، آبشار
برآر از حریفان - ضعیفان - دمار
چه گویم چه حاجت بدین شوت تو
که دشمن کند فوت با فوت تو
به توپ و به تور و به سوت و به شوت
بتوپ و بتور و بسوت و بشوت!!

هذا تمثالی (از باب مثال) بی‌مثالی آقا جمال. البته این عکس نامربوط که از تطاول زمان نیز مصون نمانده، مربوط است به حدود هفت هشت دهسال قبل و حالا به مصداق آن‌که فرموده‌اند: «گردش روزگار برعکس است»، ما (یعنی آقا جمال) درست برعکس همین عکس هستیم. علیهذا عکس سالهای اخیر را رونکردیم تا خلاق نبینند سالهای خدمتگزاری در اقتضای دولت قیمت‌گزار، برسر این عکس غیرقابل فکس (یعنی غیرقابل تکرار) که رنگ و بویی از عهد طاغوت را با رنگ و بوی اورکت خارجکی بعد از انقلاب ترکیب کرده، چه آورده است. به هر حال آن‌چه مسلم است این است که این، حالا به‌واقع، همان «عکس» خود ما است!

باری، آن روز ما باختیم! یادش بخیر! یادم می‌آید یک بیت دیگرش این بود که:

«به تو ای تمدن هزاران درود
ز خاکت همی بشنوم بوی عود»
معلم کلاس ششم که بهره‌ای از طنز داشت (یعنی بهره‌اش را هم حساب می‌کرد و می‌گرفت!) در تفسیر این بیت از شعر، اشاره کرد به گوشه حیات مدرسه و همه خندیدند! آخر، داستان دستشویی‌های آن مدرسه، از حیث بهداشت محیط زیست و تأثیرات آن در وضعیت آب و هوای منطقه‌ای و آتمسفر جوئی، ورد زبان دوست و دشمن بود!

از گذشته‌های دور می‌گذرم و می‌رسم به کتابها و اوراقی که قبل از انقلاب، به نام من از زیر چاپ دررفته بود. حتی اگر موضوع کتاب، مثلاً اقتصاد و «اصول حاکم بر روابط اقتصادی» بود، یا مثلاً دین و سیاست و «نماز» و «صبر و انسان و قرآن» و از این قبیل فرمایشات حکیمانه بود، هیچکدام خصوصاً اقتصادپاش، که حالا متوجه شده‌ام بیشتر، از شما چه پنهان مربوط به همان عالم زر بوده! البته نه عالم زر بر وزن آدم خر، بلکه عالم زر بر وزن آدم خر (با کسر خا) یعنی خر مکسور الخاء! زیرا اساساً اقتصاد سوسیالیستی نموده؟! یعنی اقتصاد سوسیالیستی به درد مفت نمی‌خورد!... بله، راستی کجای مطلب بودیم! رشته کلام از دستمان بدر رفت!... آها یادم آمد، داشتم می‌گفتم هیچکدام از آن نوشته‌ها حتی کتاب اقتصادی بنده هم نتوانست طنزیک! نباشد. بلکه وقتی آن را یکی از اساتید علم الاقتصاد، قبل از چاپیده شدن کتاب در سال ۵۶، ملاحظه فرمود، فرمود: دو جلدش کن، جلد اول اقتصاد، جلد دوم اختصاد، یعنی طنز! گفتم نخیر! روی جلدش می‌خواهم

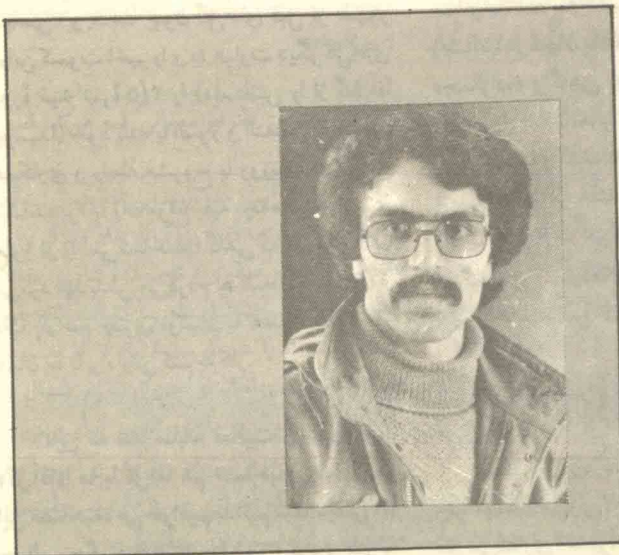
بنویسم «اقتصاد به زبان طنز» یا آمیزش علم الطنز و علم الاقتصاد که خودش یک علم جدید است مثل روانپزشکی و فیزیک فلسفه.

البته مخفی نماند که امروز وقتی تئوریهای جناحین موسوم به چپ و راست را ملاحظه می‌کنم می‌بینم عجب خوب گفته‌ام! فلذا حق انحصاری این تزیینکاری باید به نام بنده ثبت و ضبط شود، آن هم به عنوان یک پیشگویی علمی بزرگ هم در تاریخ تطور علم طنز و هم در تاریخ تطور علم الاقتصاد.

کتابکی هم در همان سالهای قبل از انقلاب از بنده منتشر شد به اسم «ارتجاع مدرن». اما در زمانی چاپیده یا چاپانده شد که من داشتم غیبت می‌کردم! یعنی جای شما خالی آب خنک می‌خوردم با جلو باتون کوبیده، در هتل اوین! این کتاب که غرق در طنز بود (!) توسط بنده و اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر مشترکاً نوشته شده بود. وقتی از «هتل» آزاد شدم، آمدم و دیدم بعضی از قسمت‌های کتاب را من ننوشته‌ام! بلکه در اداره «نگارش» شاهنشاه، متولی به‌قول امروزی‌ها ویراستاریدن و سانسوریدن، جملاتی را که خلاف جسارت به ساحت سیاست فهمیده (همه را نفهمیده!)، ویرانسوری کرده، یعنی ویراستاری و سانسور! خود اعلیحضرت هم هرچه را از حیث علم دستور (!) اصلح و اصح می‌دانسته‌اند به جای سانسور شده‌های اداره نگارش، نگاریده‌اند و رفته‌اند! خداوند خواهر و مادر رفتگان همه را بیامرزد!

□ طنز رسمی چگونه؟

— اما طنز به‌عنوان وجه غالب و به صورت سند رسمی، برمی‌گردد به بعضی از مطالبی که در سال ۵۸ به‌عنوان مسؤول تحریریه کیهان





هج سال ۱۳۶۳ - در راه مدینه به مکه - از چپ به راست:
آقایان مرحوم احمد عطاری - منوچهر متکی - حجت الاسلام نوروزی - کیومرث صابری - قزوینی - آذرشب - جلال رفیع - رفیعی طاری.

می‌نوشتیم، از قبیل «گردش روزگار برعکس است!» در مورد اولین انتخابات و عکس‌های نامزدهای ریاست جمهوری؛ که زمانی در تیتراژ کلیشه صفحه اول کیهان، نقطه نامزدی‌اش افتاده بود (۱) و تیتراژ بزرگ اسامی «نامزدهای ریاست جمهوری اعلام شد.» بدون نقطه چاپ شده بود!

و در سالهای بعد، در روزنامه اطلاعات، طنزهایی از قبیل «فاتحه» یا «ازدواج چهارم سیاسی» و ضمناً چون گل‌آقای قبل از ظهور دراین کسوت اخیر را و به عبارت دیگر گل‌آقای دوره میخ نمرة ۲/۵ را (داستانش را از گل‌آقا بپرسید!) خود بنده با اصرار و التماس به صحنه همکاری و رابطه مشروح با روزنامه اطلاعات کشانده بودم! (آن موقع بقیه بچه‌های سردبیری هنوز او را نمی‌شناختند) گاهی که قلم را غلاف می‌کرد تهدیدش می‌کردم به اشغال ستون (۱) و یک بار هم چیزی نوشتیم به همان نام و در همان‌جا تا وادارش کنم به کار.

□ این که شد سابقه فعالیت و شروع کار «گل‌آقا!» ما با گل‌آقا هم مصاحبه کرده‌ایم. در این مصاحبه، می‌خواهیم بدانیم شما - یعنی آقا جمال - چگونه فعالیتش را شروع کرد و طنز به

هنوان وجه غالب در نوشته شما چگونه آغاز شد؟

— طنز به عنوان وجه قالب (۱) یعنی طنز فقط به عنوان طنز آن هم مسلسل، برمی‌گردد به سال ۶۷ که پس از چند ماه اقامت ناکام و ناتمام در هلند به ایران برگشتم و دوست عزیز سالهای دانشکده‌ام (آقای اصغری) همان بلایی را بر سر من آورد که من بر سر گل‌آقا آورده بودم، یعنی مرا واداشت به گشودن ستون طنز کوتاه (طنزک) در کیهان با امضای «آقا جمال» و گاهی «جمالزاده» و گاهی «ولدعباسقلی خان» که در ۱۴ خرداد ۶۸ ناتمام، تمام شد!

گذشت و گذشت، تا گل‌آقا مجله شد و قرار شد بنده هم هر هفته بعله. لذا «ترافیک‌نامه» و «مرگ به نرخ دولتی» و «ماهواره» و «قصیده جنگیه!» در شماره‌های ۱۱ و ۱۳ و ۱۵ و شماره نوروز ۷۰ منعکس افتاد!

□ چرا به سراغ سوژه‌های سیاسی طنز می‌روید؟

— بنده کی به سراغ سوژه سیاسی رفتم؟! چرا تهمت می‌زنی؟ خودت می‌روی، به پای من می‌گذاری؟ نخیر! من نمی‌روم، او باید بیاید.

بزرگی گفته‌اند، کوچکی گفته‌اند!

اگر هم بنده به سراغش رفته باشم لابد علتش خدمت وظیفه (۱) است یا بفرما همدردی با ملت. پس این هم از علت. مزید بر علت هم این است که همیشه خدا باید در کنار گوش نسبتاً سنگین سیاست، زبان نسبتاً نرم و ملایم طنز، یک قرقر یا غرغری بالاخره داشته باشد! صدای طنز اگر صمیمانه و صادقانه باشد پرده گوش و پرده دل سیاست را نرم می‌کند و خیرش به مردم می‌رسد.

بگو قبلت، خیرش را ببینی!

□ موقعیت طنزنویسی امروز را چگونه

ارزیابی می‌کنید؟

— بسیار عالی است، متعالی بگردان! پس از انقلاب، در عالم طنز هم مشابه همان کاری که در عالم موسیقی انجام گرفت، انجام گرفت. وقتی بند و بساط هنری یا بگو فتری «من امشب... به دوته لوطی (؟) می‌خوام» یا مثلاً «دندون دندونم کن، با دندونات دون دونم کن»، جمع شد و دم و دستگاه موسیقایی‌اش از رسمیت افتاد، صدای موسیقی اصیل امروز در گوشها و دلها طنین بیشتری پیدا کرد. طنین طنز هم همین‌طور. اما در هر دو عالم خصوصاً در

عالم طنزازی اگر گاز و کلاچ دنده و گیربکس تنظیم نباشد، این هنر هم به یتیمی می‌افتد و حافظانه دعاکن که «چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود»!

□ هدف از طنزنویسی چیست؟

— برگرد به جواب سؤال دوم، به آخرش عزیز من. چون تکرار نمی‌کنم، مگر (!) بخواهم بگویم: کمک به مردم تا به تعبیر زیبایی همولایتی‌های قدیمی‌ام «دل مردم، باغ باغ، و ایشود»! یعنی زنده نگهداشتن و احیاء دل‌های موات، که از احیای اراضی موات هزار بار واجب‌تر است.

همچنین تلطیف فضای سیاست و تلطیف روابط اجتماعی، تا هم فرصت برای تفکر و برای سازندگی بیشتر شود، هم اصطکاکات با حداقل ضایعات باشد. از همین ترکیب اصطکاکات و آن صدای انتهایی‌اش هم معلوم است که چیز خیلی خوبی نیست همیشه و برای آدم‌های سالم و عاقل ضرر دارد!

طنز مطلوب، هم فضا و فرصت را برای تفکر و تعقل دوستان فراهم می‌کند و هم گاهی سلاحی است برای ادب کردن آدم‌ها و آدمک‌های بی‌تربیت و به عبارت دیگر ضرب شست و شصت (هردو وانه!) نشان دادن به پرروها! به شرطها و شروطها! به شرطی که خود طنز و خود طنّاز جفا نکند و از ادب و انصاف فاصله زیادی نگیرد. طنز، هوای آزاد است، فضای پاک است، فضای پارک است (!)، فضای سبز است. فضای سبز در میدان سیاست و اجتماع، تنفس دهنده و اکسیژن دهنده و انرژی دهنده برای زدودن گاز کربنیک‌های خفه‌کننده ذهن و فکر و جان و دل و افزایش ظرفیت وجودی آدمی برای تحمل مثبت در مسیر مشکلات و کوشش‌ها و سازندگی‌های اجتماعی و فردی.

انگار یک مقداری لحن صحبت‌م شبیه شد به منبر. فلذا معذرت می‌خواهم و برای این‌که بتوانم از روی منبری که غصب کرده‌ام پایین بیایم، شما را دوباره می‌برم به عالم طنزیات تا برای آن‌چه ادعا کردم سند بدهم. چشم‌هایتان را ببندید حالا باز کنید؟

... بله این‌جا زندان است! سلولی در زندان کمیته مشترک ضد خرابکاری. زمان؟ سال ۵۴ حدود هفده سال قبل. همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، بنده با یک رفیق کمونیست، هم‌سلولی هستم. تازه خبر مرگ مائو را برایش آورده‌اند! کنده زانوی غم را به بغل گرفته است. حسابی هم گرفته است! روزهای قبل، از من می‌خواست که ترانه مرغ سحر را برایش بخوانم. البته بفهمی نفهمی نسبت به کمونیسم سستی (!) مسأله‌دار

هم شده است. همین‌طور نسبت به استراتژی مبارزه مسلحانه چریکی به سبک «ماهی سیاه کوچولو»!

— خیلی گرفته‌ای رفیق صمدا!

— مرغ سحر را نمی‌خوانی؟! —

— نه! خودت را بیشتر خواهی گرفت! غم و غصه‌ات زیاده‌تر می‌شود! می‌خواهی مرغ سحر را جور دیگری برایت بخوانم؟ یک جوری که قفل‌کت بیاید؟

— با همان آواز سابق؟... خیلی خوب، بخوان، بخوان. با همان آهنگ خودش، با همان آواز خودش...

— مرغ پکن (!) ناله سرکن...

— به‌خاطر خبر مرگ مائو این‌طور کردی؟ خیلی خوب، بخوان. بخوان که دیگر خودم هم از خودم نیستم...

— مرغ پکر (!) ناله سرکن...

— داغ مرا تازه‌تر کن...

— زاه لنین‌وار (!) این قفس را،

بر شکن و زیر و زیر کن!

— مرغ مسلح (!) ز درون قفس درآ...

— نغمه پیکار پرولتاریا سرآ...

و ز نفسی عرصه این حزب توده را...

پر شرر کن... مارو خر کن!!

— آخ گفتی! ادامه بده...

— شوروی کرد، جیب خود پُر...

نان ما را کرده آجر...

می‌خورد چون خرس پرخور...

هم ز توبره، هم ز آخور...

ای خدای من ای جبر تاریخ...

شام تاریخ ما را سحر کن...

مارو خر کن!!

□ حُب، حالا یک سؤال کاملاً شخصی، چرا طنز می‌نویسی و چرا جدی نمی‌نویسی؟

— چرا این‌قدر چون و چرا می‌کنی در کار بزرگان پدرجان؟ چرا، چرا، مگر «چرا» گاه است؟! ... اما جواب!...

اولاً ترک عادت موجب غرض و مرض است! ثانیاً مثل این می‌ماند که پیرسیم چرا به نفس کشیدن روی می‌آوری؟ و به باغ و به هوای آزاد و به تنفس غیر مصنوعی؟! و چرا می‌خندی و چرا به موسیقی دل می‌بندی؟! —

طنز یک زبان مشترک و ملی است، نوع تصویری‌اش هم که انسانی و جهانی است. طنز را خداوند آفریده است تا آن‌چه را به زبان جدّ نشود گفت، شوخ‌زبانان و شوخ‌چشم‌ان بگویند. البته این شوخ، آن شوخ نیست که دلاک حَمّام وقتی از ابوسعید پرسید بهترین کار چه باشد، پاسخ داد نیاوردن شوخ مردم به

چشم‌انشان! آن‌چه در این‌جا من (ابوسعیدثانی!) می‌گویم آن‌است که سابقاً به قول حافظ «زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست، پیرهن چاک و غزل‌خوان و صراحی در دست، الی آخر!!» را با این هیأت و هیبت که عرض شد (!) جلو می‌انداختند تا سخنان درشت از زبان ملایم او برخیزد و بر دل امیران بنشیند. طنز، همین است!

□ سوپاپ یعنی چه؟

— بعضی گفته‌اند از غربی گرفته شده. از صوپاب یا ثوباب. صوب آب یعنی نشان دادن جهت وصول به آب حیات و رفع عطش یا شاید هم منظور، کار صواب و صلاح باشد. ثوب نیز جامه و لباس است و ثوب آب یعنی جامه آبی، جامه خیس، جامه‌ای که شبح زشتی‌ها و زیبایی‌ها را به هر حال نشان می‌دهد تا آن را علاج و این را تأیید کنند! یا شاید هم منظور، کار ثواب‌دار باشد. والله اعلم بالصواب و بالثواب! بعضی هم گفته‌اند «سو» ترکی است و «پاپ» یعنی پل ششم! و این از آن زمان است که قاصدی جواب خان مغول به نامه پاپ را برای پل ششم برده بود، همراه با کوزه‌ای که نامه را بر سر آن نهاد بود به جهت «سو» خوردن!

اما سوپاپ موپاپ گاهی درست است، گاهی هم کشک خالص. سوپاپ، سلاحی است برای توجیه بی‌بخاری آدم‌های بی‌بخاری که خودشان یا اصلاً و ذاتاً فاقد بخار می‌باشند (!) یا بخار کار در توی گود یعنی در داخل کشور را ندارند! فقط پایشان به خارج که می‌رسد بخارشان بلند می‌شود! یا اگر در داخل اند، فقط توی پستوی تو در توی خانه خودشان بخار می‌کنند، آن‌هم در زیر پتوی ترس و لرز!

ضمناً: منظورتان از سوپاپ، ان‌شاءالله که «گل آقا» نبود؟ چون در مورد ایشان هیچ‌کس نگفته است «سوپاپ» بلکه بعضاً گفته‌اند «سوفاف»!

□ بهترین طنزنویسانی که می‌شناسی کدام‌اند؟

— اول از آیت الله العظمی آقا جمال!... آقا جمال خونساری، فقیه بزرگ و نقّاد طنزگوی و طنزنویس عصر صفوی و نویسنده کتاب «عقائد النساء و مرآت البلهاء یا کتاب شریف کلثوم‌ننه»!! را می‌گویم. قبل از او هم از عبیدزاکانی و بعد از او هم از نسیم شمال و بالاخره از بهلول و ملانصرالدین اول و دوم! «گل آقا» و مرحوم استاد حالت و اصحاب آبدارخانه هم که جای خود دارند. حقّشان محفوظ و ارادتمندشان محظوظ.

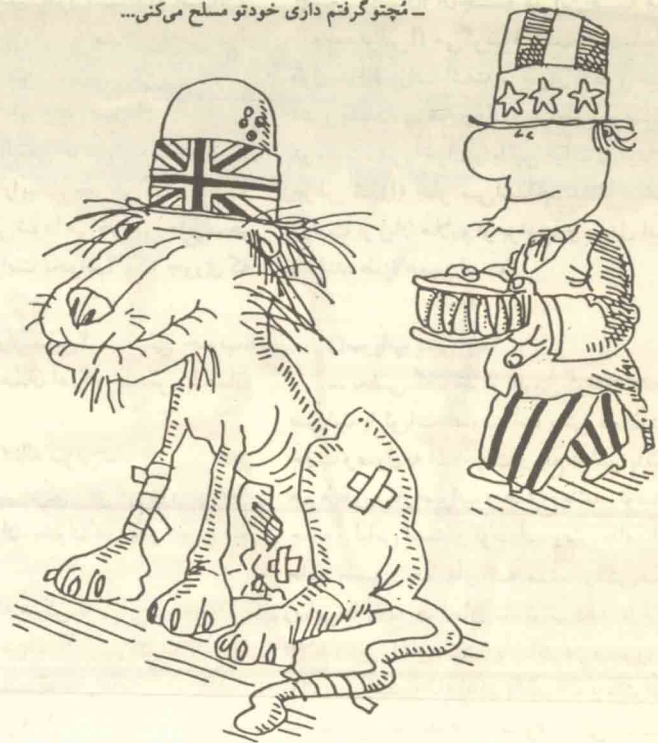
م ل ا ب د
م د ر د ی
ل ت ه م
گ و ش
ر م ل ا ی م
ه ب ا ش د ا
س د پ ر د ه
خ ی ر ش

چگونه

ه! پس از
کاری که
م گرفت.
ی «من
یا مثلاً
نم کن»
ی اش از
امروز در
لنین طنز
موصاً در



... منچتو گرفتم داری خودتو مسلح می کنی...



Piro

اگر این حکم که «شاعری طبع روان می خواهد - نه معانی، نه بیان می خواهد» در مورد هنر شاعری نافذ باشد شک نیست که در سایر عرصه های هنری و آفرینش انسانی نیز نافذ است. نیازی به ذکر نمونه نیست. هر یک از ما فوراً می توانیم دهها اسم و عنوان به یاد بیاوریم که بدون مقدمات معانی و بیان و تنها به اتکا به جوهر طبع روان به شهرت و افتخار رسیده اند.

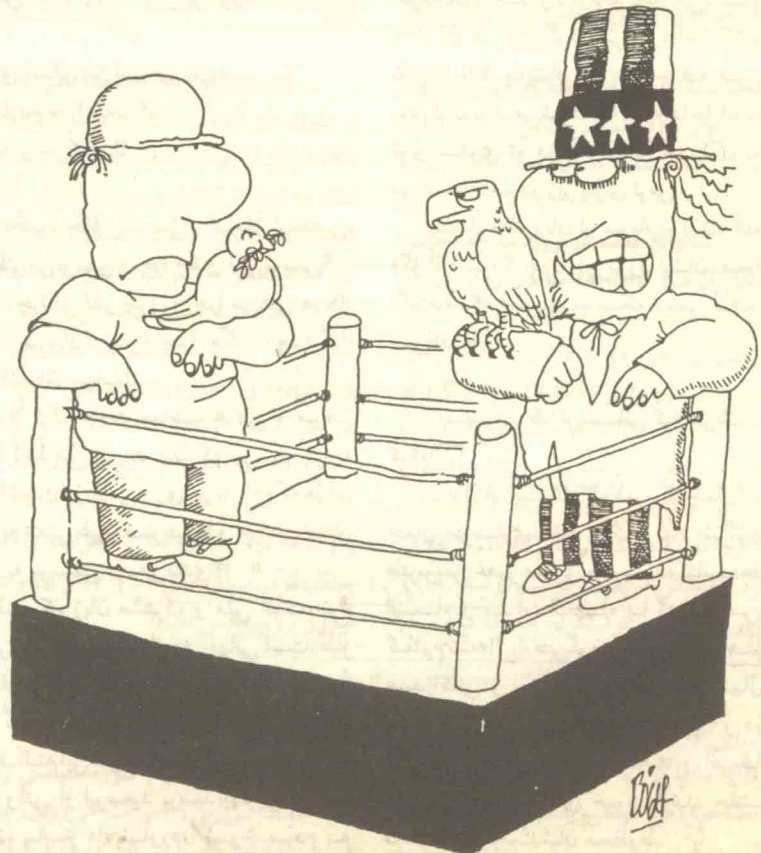
از تازه ترین نمونه های این حکم قاطع در قلمرو هنر تصویرگری طنزآمیز، «روگر سانچز» کاریکاتوریست نیکاراگوئه ای است که در سایه کیفیتی که شاعر آن را طبع روان می خوانند، از دانشجویی مهندسی برق، که برای تفریح و تفنن تصاویری می کشیده، به روزنامه نگاری طنزآمیز تغییر حرفه می دهد و بار دیگر ثابت می کند که می توان آچار و پیچ گوشتی را به قلم و مرکب تبدیل کرد و از این ابزار جدید «برقی» به مراتب پُر «وات» تر و «نیرو» مندتر به دست آورد و با این برق نه تنها باعث روشنایی و گرمی چشم و دل دوست بود، که می توان با آن «جریانی» جهانی پدید کرد که «لرزه» براندام دشمن افکند و «دامنه» آن آفاق را طی کند و در این سوی دنیا به صفحات سالنامه گل آقا برسد!



روگر سانچز

مار خوش خط و خالی که «هم زهر بهر دشمن و هم مَهره بهر دوست» دارد.

«غلامعلی لطیفی»



Piro



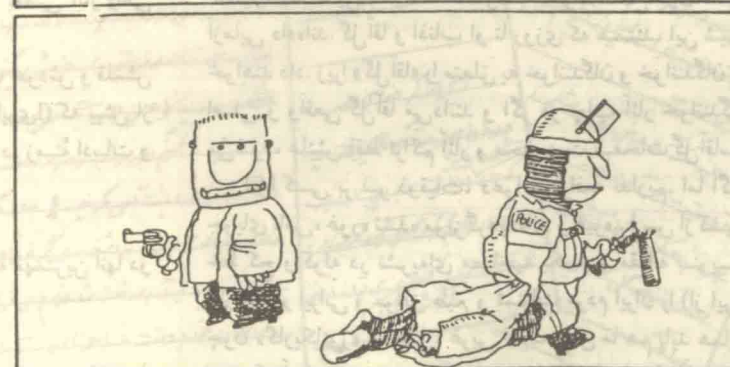
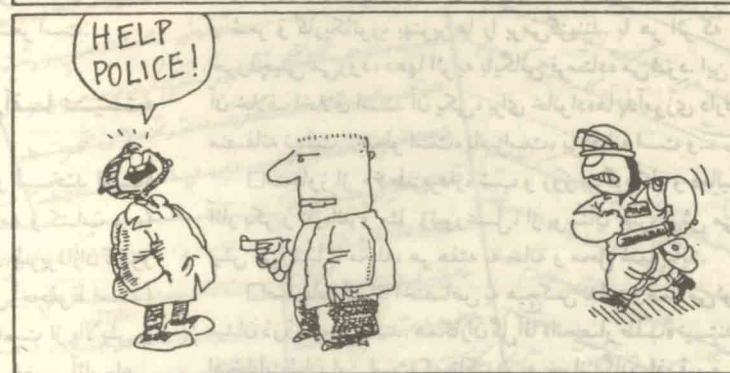
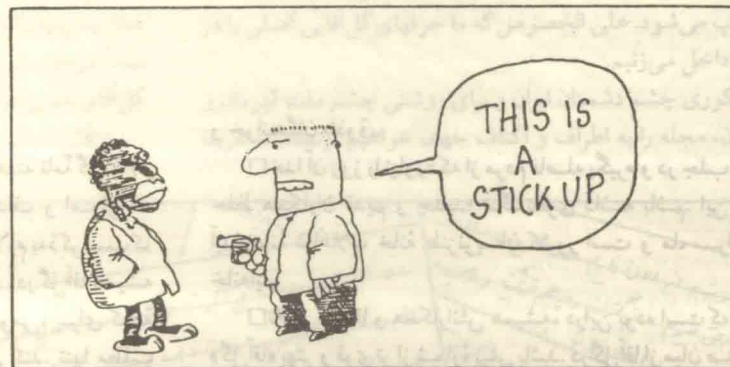
— چی میل دارید قربان؟
— نفت!

«سانچز» که پس از تجربه نبرد چریکی در سنگرهای ساندینیت‌ها به عنوان کاریکاتورست سیاسی در سنگر فرهنگی قرار گرفت! از سلاح جدید خود علیه همه کسانی که به هر عنوان سد راه پیشرفت مردم وطنش بودند، به شایستگی استفاده کرد.

«سانچز» سلاح قلم را با ظرافت کم ماندی به کار می‌برد. در وجود آدم‌هایی که او خلق می‌کند، صرف نظر از دیدگاه‌های سیاسی و اجتماعی آنان، شوخ طبعی شادمانه‌ای موج می‌زند. این شوخ طبعی از آدم‌های بی‌نام و نشان کوچه و خیابان گرفته تا هیکل فربه عمو سام، چهره طماع تجار و بازرگانان داخلی که به میکیدن خون مردم مشغول بودند و مأموران «سی آی!» که عینک‌های سیاه برچشم زده‌اند، همه جا به چشم می‌خورد.

به رغم ایجاز فراوانی که در خطوط این تصاویر دیده می‌شود، تأثرات ظاهری چهره این آدم‌ها، مانند درد، رنج، تعجب، مودیرگی، خشم و خنده، به وجه حیرت‌انگیزی دقیق و واقع‌گرایانه است.

این دقت و واقع‌گرایی در حالی است که عناصر تصویری مانند چشم و گوش و دندان‌ها، تا حد امساک خلاصه و ساده شده‌اند. حرکات چهره و اندام شخصیت‌های منفی و مثبت به یک اندازه مطبوع طبع و خوشایند چشم است. هنر «سانچز» در آن است که با حداقل خط، حداکثر محبت و مهربانی را نسبت به مردم نیکاراکو و نهایت خشم و نفرتش را نسبت به دشمنان آن ابراز می‌دارد و به عبارت دیگر «هم زهر بهر دشمن دارد و هم مهر بر دوست» گرمی خط و شادابی آثار «سانچز» به همراه وضوح دیدگاه‌ها و پختگی منطق او، که نشانه اعتماد عمیق او به حقانیت راهی است که در آن قلم می‌زند، در نمونه‌هایی که در این جا نقل می‌شود، به خوبی دیده می‌شود.



روان
در
که در
نیز
یک
به یاد
تنها
تفخار
مع در
نچز
سایه
ند، از
تفنن
نزامیز
ند که
رکب
راتب
و با
چشم
یانی
فکند
دنیا



مقاله تحقیقی

خط مشی «گل آقا»

(سیری در ته مقاله‌ها!)

«غلامرضا کیانی رشید»

مقدمه:

آنچه می‌خوانید، چکیده و عصاره صد ته مقاله هفته نامه گل آقا (از شماره یک تا ۱۰۰) است. مطالعه آن، شما را با اهداف و اصولی که نشریات گل آقا براساس آن ایجاد شده‌اند، آشنا می‌کند. لازم به ذکر است که نخستین شماره گل آقا در اول آبان‌ماه ۱۳۶۹ منتشر شد. در گل آقا همیشه «غضنفر» وردست دائمی و سرپرست روابط عمومی، برای کلیه دوستان این مجله، دل شاد و لب خندان آرزو می‌کند. تنها مطلب تکراری که در گل آقا مرتباً چاپ می‌شود، این دوبیت شعر است:

«خنده‌رو هرکه نیست از ما نیست
اختم در چشته گل آقا نیست»

«حرف ما گر خبر و گر پسند است

حاصلش عبرتست و لبخند است»

نشریات گل آقا (هفته نامه و ماهنامه و سالنامه و کتاب و...) محصول ذوق و قریحه و تلاش اکثریت قریب به اتفاق طنزپردازان کشور است (و البته سهم خوانندگان عزیز هم به جای خودش، محفوظ است). کار اصلی شخص گل آقا در این مجموعه عبارت است از پالایش و گزینش آثار همکاران (و دیگران) که در این مرحله، بعضی آثار راهی چاپخانه می‌شود و بعضی، تحویل سبد آبدارخانه!

استقبال مردم از مجله گل آقا، فقط به خاطر شهرت خودش و قلمش نیست... به نظر خود گل آقا (معروف به کیومرث صابری!) که بیش از سی سال سابقه تدریس در دبیرستان و دانشگاه دارد و در زمینه ادبیات و فرهنگ تحقیق و تدریس کرده است:

□ رمز و راز موفقیت «گل آقا» در چند چیز است که مهمترین آنها دو عامل است:

اول - زبان مردم بودن و با مردم بودن.
دوم - برخورداری از همکاری جمع کثیری از طنزپردازان نخبه کشور

و خوانندگان باذوق.

□ خدا آن روز را نیاورد که از مردم فاصله بگیرم و در جلب و جذب و حفظ همکاران قدیم و جدید؛ تنگ نظری داشته باشم. این جا یعنی آبدارخانه شاغلام، خانه طنزنویسان کشور است و ما، سرایدار این خانه‌ایم.

□ تلاش گل آقا و همکارانش همیشه، در این بوده است که هر شماره «گل آقا» بهتر و قوی‌تر از شماره پیش باشد. در گل آقا از میان صدها مطلب و شعر و کاریکاتور، بهترین‌ها را برمی‌گزینند. با هر اثر که به قسمت حروفچینی می‌رود، دهها اثر به بایگانی فرستاده می‌شود. این تند است، آن خلاف اخلاق است. آن یکی، برای خانواده‌ها بدآموزی دارد. این یکی منصفانه نیست... هجو است، ناسزا است، بی ادبانه است و...

□ متجاوز از ۶۰ طنزپرداز، شب و روز سرگرم کار و فعالیت و خلق آثار بکر و تازه‌اند و مثل زنبور عسل، از بوستان طنز، نوش می‌آفرینند و نیش می‌زنند! تا مجله، هر هفته به خانه و محل شما بیاید.

□ صفحات گل آقا اختصاص به هیچ‌کس ندارد و همه می‌توانند در این میدان ذوق آزمایی کنند. همکاران گل آقا «انحصار طلب» نیستند و یکی از افتخارات‌شان این است که تاکنون به خوانندگان باذوق، میدان ذوق آزمایی داده‌اند. گل آقا و اذنان او تا روزی که هستند، این شیوه را ادامه خواهند داد. زیرا «گل آقا» را متعلق به خوانندگان و خوانندگان را صاحب اصلی و واقعی گل آقا می‌دانند و اگر در چاپ آثار خوانندگان تأخیر می‌شود، علتش فقط تراکم آثار و محدودیت صفحات گل آقا است.

□ با کسی بر سر ذوقیات، دعوا و مرافعه نداریم. اما اگر جوانی، جوای نامی، غوره نشده مویز گردیده‌ای و غیره...! پس از کشیدن چندتا خط کج و کوله در نشریه‌ای مصاحبه بکند و مقاله بنویسد و نوع کاریکاتور ایرانی و موافق طبع و تمنیات مردم ایران را (از این باب که چون «کاریکاتور» در اصل، غربی است؛ پس ما هم باید همان راهی را برویم که آنها رفته‌اند و می‌روند) مردود اعلام بفرمایند! ما نیز از باب تنبیه

و تنبه، اسم ایشان را و اسم نشریه‌شان را ذکر نمی‌نماییم! اما وظیفه داریم به جوانان صاحب ذوق و در عرصه هنر طنز (و هر هنر دیگری) بگوییم: «کسانی به علت خالی بودن چنته و ناتوانی در برقراری ارتباط با مردم، مورد قبول هموطنان خود قرار نمی‌گیرند. اما به جای این که عیب خودشان را رفع کنند، ذوق و شعور مردم را زیر سؤال می‌برند! اینان، مرعوب دیگرانند، شما مرعوبشان نشوید!»

□ موضوع سوپاپ بودن گل آقا، فقط از جانب کسانی مطرح می‌شود که طرفدار «تئوری انفجار» هستند... یعنی باید هیچ کاری نکرد؛ تا نارضایتی‌های مردم متراکم و سپس منفجر شود... باید پرسید که آیا پس از انفجار، مشکلات تمام می‌شود؟ کار فراوان و اقتصاد درمان می‌شود؟ اکثریت قریب به اتفاق مردم کشور ما، طرفدار تئوری انفجار نیستند. برای آنها فرق نمی‌کند که گل آقا سوپاپ اطمینان هست یا نیست. مردم گل آقا را دوست دارند چون آنها را غمگین و افسرده و عبوس نمی‌خواهد. دوست دارد زبان مردم باشد و از برچسب‌ها نمی‌ترسد... مردم هم گل آقا را تنها نمی‌گذارند، چه سوپاپ باشد، چه نباشد...

□ ما برای جلب مشتری (!) مجله چاپ نمی‌کنیم. مخاطبان ما، کسانی هستند که مجله گل آقا را در کلیت آن مد نظر دارند. بله، برای جلب «خواننده عبوری» این کار مؤثر است. ولی پشتوانه بقا و دوام گل آقا، خوانندگان پا برجا و ثابتی هستند که می‌دانند خط مشی گل آقا چیست و چرا هر موضوعی - ولو بسیار قوی - روی جلد نمی‌آید و در صفحات داخل چاپ می‌شود. علی‌الخصوص که ما حرفهای گل آقایی اصلی را در صفحات داخل می‌زنیم.

□ به کوری چشم دشمنان ایران و برای روشنی چشم ملت قهرمان و سرافرازمان، مجله را به اطراف و اکناف جهان خواهیم فرستاد. به هرجا

که یک ایرانی هست ولو خواستار آن، فقط همان یک نفر باشد. مهر وطن را و عطر طنز فارسی را و آتش عشق به ایران را به یاری خدا و به همت طنز آوران کشور، به قدرت توان خود به همه جا خواهیم فرستاد و چون توکل ما تنها بر خداست، هم از درگاه کبریاایش، در ادامه این راه، طلب توفیق می‌کنیم.

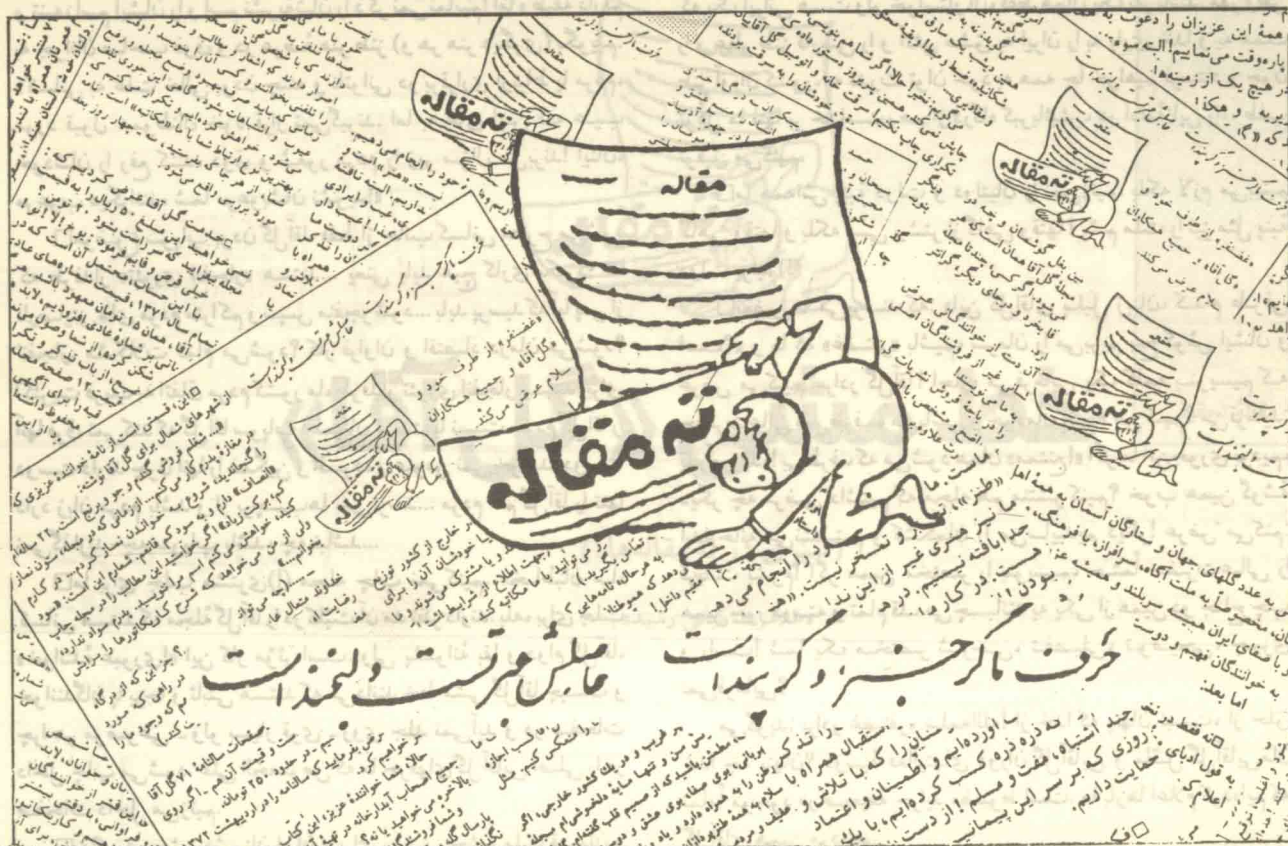
□ ما همه‌اش پنبه دولت و دولتیان را نمی‌زنیم. بلکه لازم می‌بینیم گاهی وقتها و بلکه بسی بیشتر از گاهی وقتها! پشم ملت را نیز مثل پنبه دولت بزنینم (!)

□ بعضی‌ها می‌پرسند که: «این گل آقایی بلبل زبان، کدام طرفی است؟» و ما که «غضنفر» باشیم، سرمان را می‌بریم بیخ گوش ایشان و عرض می‌کنیم: برادر گل آقا! اجازه می‌فرمایید یک کلمه بنویسیم که حضرت عالی «بی‌طرف» می‌باشی و خودمان را خلاص کنیم؟ می‌فرماید: پدرآمزیده! بی‌طرف که می‌شود همان «ممتنع»! اگر ما این جوری بودیم، دیگر چه مرضی داشتیم که مجله هم منتشر کنیم؟ خوب همین گوشه آبدارخانه می‌نشستیم و کشکمان را می‌ساییدیم دیگر! عرض می‌کنم: قربانت بشوم! اگر همین مختصر را بنویسیم، حتماً حضرت عالی را همین جور درسته و تمام قد، می‌چسبانند به یکی از همین دو جناح چپ و راست! شما یک مختصر شرحی، تفصیلی، توضیحی، چیزی نمی‌فرمایید؟

می‌گوید: برادر غضنفر، سلمه‌الله! از خدا که پنهان نیست، از خلق خدا چه پنهان؟ دوسیه فعالیت‌های دوران گل آقایی و ماقبل گل آقایی مان تماماً موجود در صحیفه جراید مضبوط است. ما بارها اعلام کرده‌ایم که گل آقایی همین مردمیم.

□ آئین اساسی اهداف و اصول اولیه‌مان در انتشار گل آقا، این بود که





حرف مارحسب و گریخت مایل مرست و لغز است

وضعیت دیگری دارد. ما از انبوه نامه‌هایی که روزانه از خوانندگان عزیز دریافت می‌کنیم، می‌دانیم که کودکان، نوجوانان، جوانان، میانسالان و پیران به مجله ما عنایت دارند. همچنین در میان خوانندگان ما، هستند کسانی که تازه در کلاسهای نهضت سوادآموزی با سواد شده‌اند و به خط خود، نامه می‌نویسند و تقاضای مجلهٔ امضاء شده از «گل آقا» می‌کنند. در همین حال، استاد ممتاز دانشگاه هم خوانندهٔ گل آقا است و به ما نامه می‌نویسد. یعنی «گل آقا» را در هر سنی و با هر اندازه سواد، می‌خوانند. فلذا! بدیهی است که راضی نگهداشتن طیف وسیعی از خوانندگان، کاری دشوار است. این نکته را به عنوان «تعریف از خود» عرض نکردیم، بلکه خواستیم عرض کنیم که اگر از شعری، مطلبی، کاریکاتوری خوششان نیامد، مطمئن باشید که جمع کثیری از خوانندگان، نظری غیر از این دارند و ما می‌خواهیم و تلاش می‌کنیم که همهٔ این خوانندگان را برای خود نگاه داریم و به لطف خدا و همکاری صمیمانهٔ اعضای هیأت تحریریه که از ورزیده‌ترین طنزپردازان ایران تشکیل شده، تاکنون موفق بوده‌ایم؛ و برای حفظ این موقعیت استثنایی، از همهٔ خوانندگان عزیز تقاضا داریم که با انتقاد و راهنمایی، ما را در طی موفقیت‌آمیز این مسیر دشوار، یاری کنند و مطمئن باشند که ما محتاج ارشاد و انتقاد خوانندگان عزیز خودمان هستیم.

ما به آرمان‌ها و معتقدات مردم ایران پای‌بند بوده و خودمان را، فردی کوچک از همین مردم می‌دانیم. این امر، در سروحهٔ اهدافمان قرار دارد که در وقت خودش به ابوابجمعی تلقین کرده‌ایم. هرکس، در هر لباس و مقامی که باشد، بداند که ما ملتی بزرگ و دارای معتقدات اصیل هستیم و از زیر بته در نیامده‌ایم. این را از این جهت عرض می‌کنیم که اگر فردا - پس فردا، در راستای! تحقق اصولی که در سروحهٔ اهداف خود داریم، سبیل کسانی را کما هو حقهما! - یا به قدر قوت و استطاعتی که داریم - دود دادیم، جای گله و شکایت نباشد! این نکته را ضمناً از یک جهت دیگر هم عرض نمودیم که با خوانندگانمان تجدید عهد و پیمان

در این نشریه، کلمه‌ای برخلاف اعتقادات دینی و آرمان ملی خودمان و هموطنان عزیزمان به چاپ نرسد. آیا در طی این طریق انحرافات هم داشته‌ایم؟

بعید نیست. زیرا که انسان، در معرض سهو و خطاست. اما، خدا می‌داند و شما خوانندگان عزیز هم بدانید که ما با خود و خدای خود، برای حفظ آن اهداف و اصول اولیه، پیمان بسته‌ایم و ترجیح می‌دهیم قبل از این که ما ولو ناآگاهانه پیمان بشکنیم، قلممان بشکند!

طنز تحقیر و تمسخر نیست. «هنر» است و ما نیز هنری غیر از این نداریم.

از ما سؤال کرده‌اند: چطور است که در میان این همه نشریات موجود، فقط گل آقا است که پا توی کفش همه کرده، انتقادات تند و تیز می‌کند و حرف‌هایی را که حرف دل مردم است، چاپ می‌کند؟

اولاً: آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است؟ ثانیاً: قانون اساسی، قانون مطبوعات و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، حق انتقاد و «حرف حساب» را از هیچ نشریه‌ای سلب نکرده است. حالا اگر روزنامه‌ای یا مجله‌ای به هر علتی، نخواست (یا صلاح ندیده) از زاویهٔ سالم و نیت سازنده حرف‌های مردم را منعکس کند، ربطی به شیوهٔ کار اصحاب آبدارخانهٔ گل آقا ندارد. ثالثاً: نشریات جدی هم هستند که خیلی تند و تیزتر از ما، مسایل را مطرح کرده و می‌کنند.

در هر کاری، هم دوست هست و هم دشمن. این که گل آقا در جامعه هواخواه و طرفدار و دوستدار ندارد، حرف بی‌ربطی است. پس این همه خوانندهٔ فهیم که عده‌شان روز به روز زیادتر هم می‌شود اگر دوست نیستند پس چیستند؟ آری، اینان دوستان ما هستند و دوستان بسیار عزیزی‌اند و ما به دوستی آنان مفتخر و سربلندیم، دشمن و مخالف هم... ای‌ی! (خدا به راه راست هدایت‌شان کند).

هر نشریه‌ای، معمولاً قشر خاصی را مخاطب قرار می‌دهد و خوانندگان خود را از میان همان قشر جستجو می‌کند. اما «گل آقا»

کنیم.

در رابطه تنگاتنگ با مطالب فوق، هرکس مشاهده و ملاحظه کرد که داریم از مسیرمان منحرف می شویم، البته باید و حق دارد - و بلکه حتی وظیفه دارد - که ما را مورد نقد و انتقاد و ایراد و اعتراض قرار دهد. زیرا که ما، تاحدودی آدمیزاد هستیم! و احتمال سهو و اشتباه در کارمان هست و چون خودمان خیلی به «انتقاد سازنده» اعتقاد داریم، فلذا همین انتقاد خشک و خالی غیر سازنده بدون دنگ و فنگ هم که بفرمایید، مخلص شما هستیم و بر خلاف بعضی ها که تا انتقاد «سازنده» نباشد! برای آن تره خرد نمی کنند و آن را حتی الامکان پشت گوش می اندازند، ما هر انتقادی را تا حد امکان روی چشم می گذاریم و از آن بالاتر، اگر بتوانیم، آویزه گوشمان هم می کنیم! اما البته به حرف کسانی که متخصص زدن انگ و برچسب هستند، گوش نداده و انشاءالله از این پس هم نخواهیم داد.

□ «اولا تلقوا بایدیکم الی التهلكه» این، دستور قرآن کریم و قول پروردگار حکیم است. بنابراین، به اصحاب و اذناب خود! دستور داده ایم که در دام «غرور» نیفتند... و مواظب خودمان نیز باشند! شما خوانندگان عزیز هم از دور مراقب باشید که فیل نفس شهرت طلب و دنیاخواه ما یاد هندوستان نکند... صاف و ساده اش این که: خواهران، برادران! هدایتمان کنید. همین!

□ کسی که زیر باران می رود، البته خیس می شود. این جور می شود گفت که: هرکس خربزه می خورد، پای لزش هم می نشیند یا این که باید بنشیند! یعنی وقتی ما از همه انتقاد می کنیم و سربسر همه

می گذاریم، لابد باید انتظار و تحمل اقدام مشابه در مورد خودمان را هم داشته باشیم!

□ «گل آقا» به هیچ حزب، جمعیت، ارگان، سازمان، نهاد، باند، خط، جناح و غیره... وابسته نبوده و نیست و نخواهد بود!

البته، یک جمع بی فکر و بی اعتقاد و بی مسلک هم نیستیم. برای خودمان، اصول و شیوه هایی داریم که با مطالعه مجله ما، روشن می شود.

□ گل آقا وارد هرخانه ای که می شود، مورد توجه اعضای خانواده، مخصوصاً کودکان و نوجوانان قرار می گیرد. ما البته سعی می کنیم که مجله ما ابداً بدآموزی نداشته باشد و هیچگاه کلمات، عبارات و اصطلاحات رکیک، مستهجن و خارج از نزاکت به کار نمی بریم و در عمل ثابت کرده ایم که «طنز» با بی ادبی منافات دارد. با این همه، چون انسان در معرض خطا و لغزش است و از اشتباه مصون نیست، فلذا! از تمام جامعه شناسان، روانشناسان، متخصصان امر تعلیم و تربیت و فرهنگیان تقاضا داریم برکار ما نظارت داشته باشند و در این کار فرهنگی یاری مان کنند و اشتباهات ما را تذکر دهند و هیچ مورد قابل انتقاد در این زمینه را به چشم عفو و اغماض ننگرند. این یک تقاضای جدی است. ما خود را در قبال فرهنگ جامعه مسؤول می دانیم و برای یک دستمال، قصیریه ای را آتش نمی زنیم.

□ خدای بزرگ شاهد است که «گل آقا» و اصحاب او، یک جمع «بی درد» نیستند. (یعنی این جور نیست که نفسمان از جای گرمی دریابید!) ما هم مثل شما، دهها مشکل و گرفتاری داریم. اما مشخصه مشترک همه مان (یعنی همکاران گل آقا) این است که دوست نمی داریم شما را در غم و غصه های خود شریک سازیم و بیشتر دوست می داریم لبخندتان را - ولو یک لبخند کوتاه - با شما قسمت کنیم و البته همان طور که دیده اید، اهل لودگی و تمسخر هم نیستیم.

□ کار ما «طنز» است. قلم ما، کارد سلاخی نیست، چاقوی جراحی است. امیدواریم بعضی ها (ا) به این توضیح مختصر، توجه مبسوط، مبذول بفرمایند!

□ ما، هم از کسانی که موافق کارمان هستند و هم از کسانی که، به هر دلیل، مخالف می باشند، توقع داریم (البته کسانی که مخالف هستند، علی الاصول نباید خریدار و خواننده گل آقا باشند). توقع این که در ارزیابی کارمان، متصف باشند و التفات بفرمایند که تقریباً تمامی سرمایه طنز معاصر فارسی، در تحریریه «گل آقا» جمع است و جز معدودی - در داخل و خارج - که به هر دلیل هنوز گذارشان به آبدارخانه نیفتاده است، بقیه که از مشاهیر طنز فارسی هستند، در همین محفل اند. درست است که ما صدها عیب و ایراد داریم اما متصفانه نیست که برای کار ما عیب و ایراد الکی بتراشند.

□ □ □

ما اگر می خواستیم تمام خرده فرمایشات گل آقا را چاپ کنیم، باید تمام صفحات سالنامه را صرف همین کار می کردیم. فلذا! چکیده و عصاره آن را (آن هم از هر صدا، یکی) چاپ کردیم.

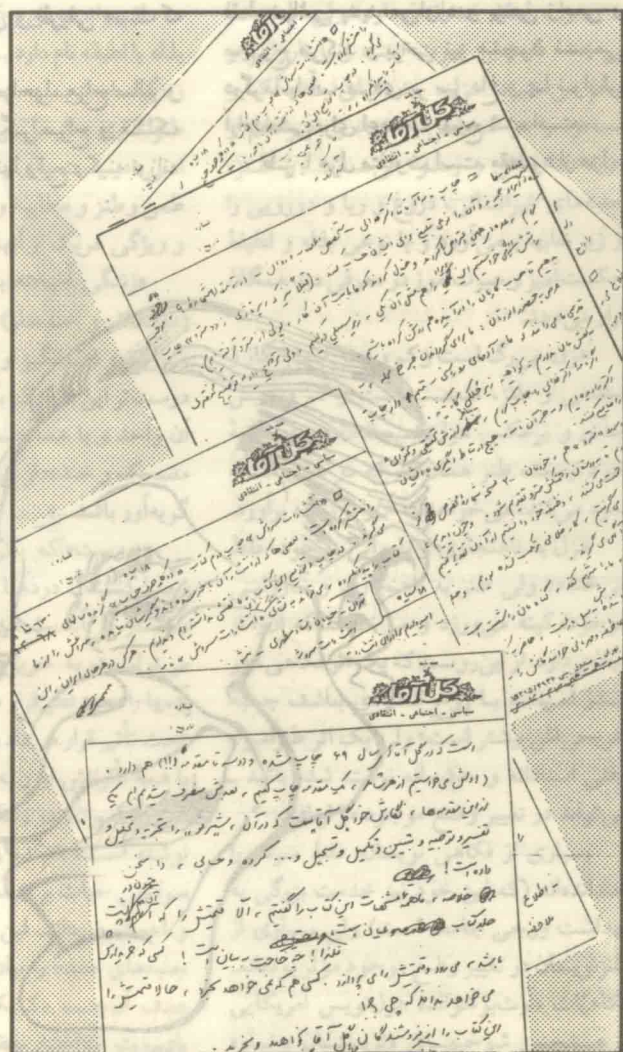
خوشحالیم که شما را با بعضی مسایل درون گروهی آبدارخانه شاغلام! آشنا کردیم. آیندگان هم لابد از همین طریق، با بخشی از مسایل مطبوعاتی زمان ما و مشکلات کار گل آقا آشنا خواهند شد.

□ خدایا، خداوندا!

هرکس این ملت عزیز و شریف را غمگین و دلمرده می خواهد، به راه راست هدایتش کن و اگر هدایت پذیر نیست، به زمین گرمش بزن! آمین!

□ □ □

برای شما، دل شاد و لب خندان می خواهیم.



Handwritten notes in the right margin, including a date 'چهار روز بعد' (four days later) and various comments.

خوانندگان عزیز
میانسالان و
ان ما، هستند
هاند و به خط
می کنند. در
و به ما نامه
می خوانند.
خوانندگان،
نموش نکردیم.
کاریکاتوری
نظری غیر
خوانندگان را
عضای هیأت
تاکون موفق
اندگان عزیز
میز این مسیر
اد خوانندگان
خودمان را،
اهدافمان قرار
رکس، در هر
تقدات اصیل
کنیم که اگر
اهداف خود
ستطاعتی که
ضمناً از یک
عهد و پیمان

چرا می خندیم؟!

طنز و طنز یا لطیفه و هزل چیست؟

«علی اکبر کسمایی»

و برخی دیگر متین و بزرگوارانه است. برخی فقط خراشی پدید می آورد و برخی زخمی و مجروح می کند و برخی نیز همچون نسیمی درگرمای آب سردی بر سر داغ و یا نوازش آرام بخشی برای اعصاب تهییج شده است. طنز با هزل متفاوت است. مقصود از هزل،

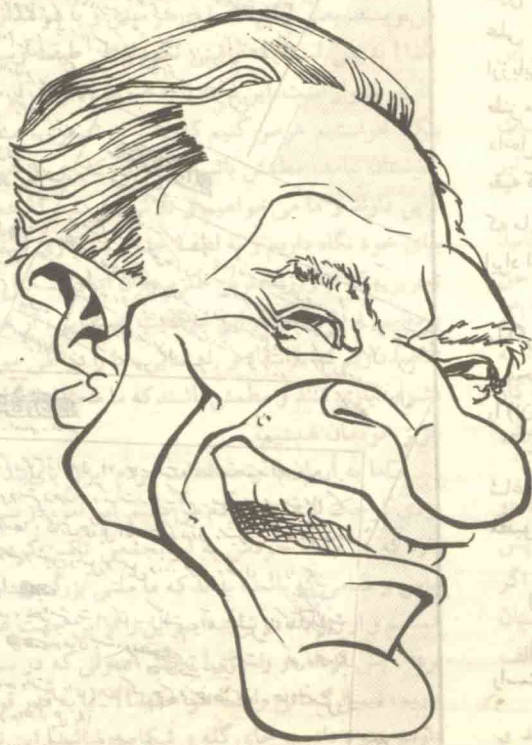
او و مزاج خاص او و شیوه های خاص بیان مطلب او، تفاوت های دقیق و ظریفی هست که باید متوجه آنها بود. بعضی از متلکها یا مزاحها، مزاح سالم و متلک ساده و برخی دیگر مزاح و متلک ناسالمی است. بعضی از آنها وقیح و کینه توزانه

گل آقای گرامی به پاس خنده ها و گاهی قهقهه هایی که حتی در تنهایی، بعضی از حرف های حسابی - و حتی ناحسابی ات! - بارها و بارها نصیبم ساخته است، به یاد سالگرد آن نامه نمکین، این چند سطر ناچیز را تقدیم می کنم تا اگر «حرف حساب» در آن یافتی، دستور درج آن را به «شاغلام» بدهی؛ با عرض سلام به «مصادق» و «شاغلام» و «کمینه» و «بیشینه» و دیگر همکاران گرامی آبدارخانه...

«علی اکبر کسمایی»

□□□

با آنکه در ادبیات دیرین فارسی، آثار فکاهی یا طنزآمیز، کم و بیش وجود دارد و به ویژه در دوران معاصر و به طور اخص: از زمان مشروطه بدین سو، در نتیجه وجود مطبوعات و ترجمه برخی از آثار فکاهی بیگانه و نیز پیدایش چند اثر هزل آمیز در شعر و نثر جدید فارسی و انتشار چند نشریه ویژه مطالب فکاهی، می توان گفت که هنوز تعریف دقیقی از معانی طنز و طنز، لطیفه یا فکاهه، متلک یا شوخی و به طور کلی ظرایف و لطایفی که به قصد خنده و تعریض و تنقید یا به منظور مسخرگی و لودگی گفته و نوشته می شود، در دست نداریم. ما، هر مطلب خنده داری را با هرگونه ویژگی ادبی یا هنری و خصوصیت شعری یا نثری و به هر قصد و منظوری که گفته یا نوشته شده باشد، مطلب فکاهی یا طنز و یا هزل می نامیم و حال آنکه میان این گونه مطالب، بنابر هنر گوینده یا نویسنده و منظور و مطلوب



را از جیش درآورده است کاشکندش را گشت
گشتند صبحا گشتند صبحا گشتند صبحا
گفت مرگ من شکار کی شلاید؟
گفتم: جناب عالی تصور می کنید که فقط
خودتان چون ریلخه و دوستی با من گان و ریحان
و امیان این شهر دارید که کلمه مطبوعه و ما
یکدیگر از هیچ جای دنیا نمی شناسیم؟ گفتند:
خیر... هرگز چشیده ایم می گوییم...

در ماکو حرصش درآمد و خون صدعا میلان
را به باطن ریخته، همان طور که دختر معاون
الدوله حرصش درآمد و لشی پلوش را به
خرامان بردند، بهرور گلو خودش را خفه
کرد همان طور که مهمان خسرو در مشرق
آذربایجان پشت آن صورت چتر حرصش درآمد
و میزبان را که اول شجاع ایوان بود پوست کند.
همان طور که میزبان علی محمد خان لریا در مصر

لطیفه نگار فرانسوی همیشه مایه تفریح خاطر و تسکین پاره‌ای از دردها و تأثرات مردم آمریکا و فرانسه بوده است؛ ولی طنزهای «ولتر» یا «برناردشو» و نیشخندهای «آنتوان فرانس» گذشته از مقام والایی که در ادب و هنر فرانسه و انگلیس دارد، می‌توان گفت که به هنگام خود منشأ اصلاحات بسیار بوده و انقلابی در اندیشه‌ها پدید آورده است.

خلاصه آن‌که طنز جدی است ولی هزل شوخ است. طنز از روح صاف و صادقی سرچشمه می‌گیرد ولی هزل فقط از طبع شوخ و شنگ مایه دارد. طنز، حکیمانه طعنه می‌زند و هزل، فقط رندانه می‌خندد و می‌خنداند و کاری به تأثیرنهایی خود ندارد.

از پیوند هوش و ذوق، نهالی به بار می‌آید که بذله یا لطیفه نام دارد... «آندره موروا» نویسنده و زندگینامه‌نویس معروف فرانسوی درباره طنزنگاری «مارسل پروست» نویسنده شاهکار ادبی «در جستجوی زمانهای گذشته» و پیرامون طعن و طنز و مطایبه و بذله یا لطیفه و انواع آنها و ویژگی هریک از آنها چنین اظهار نظر می‌کند: «زندگی آمیخته به صحنه‌های «کمیک» (مضحک و خنده‌دار) و اغشته به رویدادهای «تراژیک» (غم‌انگیز و گریه‌آور) است. شاید درست‌ترین باشد که بگوییم زندگی می‌تواند در آن واحد و با همه صحنه‌هایش، از یک جهت مضحک و خنده‌دار و از جهتی دیگر غم‌انگیز و گریه‌آور باشد...»

«پروست» که یکی از بزرگترین تجزیه و تحلیل‌کنندگان دردها و مصیبت‌های بشری به شمار می‌آید، شاید به همین جهت نیز می‌توانست به خوبی حماقتها و دیوانگیهای آدمها را مورد نظر قرار دهد. کمدی انسانی، او را تحت تأثیر قرار می‌داد و سرگرمش می‌ساخت و با همه تأثیراتش او را به خنده وامی‌داشت.

«برگسون» در رساله‌ای که پیرامون «خنده» نوشته است، خنده را گوشمالی اجتماعی، سرکشی حیات بر ضد جنبه‌های ماشینی افکار و اعمال می‌داند. این درست است ولی همه جنبه‌های خنده را بیان نمی‌کند. به نظر من، هدف آن‌چه «کمیک» و خنده‌دار است، از بادبروت انداختن بعضی از شکلهای جدی

برانگیختن خنده است که به مسخرگی یا لودگی نزدیکتر است و زبان خاص خود را دارد و کمتر در مسایل غم‌انگیز و در کنار فاجعه قرار می‌گیرد چون منظور عمده آن، خنده و خنداندن است. اما هدف طنز، خنده نیست؛ نیشخند است. خنداندن نیست بلکه در واقع گریاندن است. نیشخند طنز، کنایه آمیز است و آمیخته با خشم و قهری است که با ژرف‌بینی و خودداری و عفت حکیمانه‌ای آمیخته است. طنز بیشتر با نوعی شرم و حیای نجیبانه و تملک نفس آمیخته است؛ ولی «هزل» دریده و غالباً وقیح است و خودداری نمی‌شناسد. «هزل» صریح است و «طنز» در پرده و کنایه آمیز... «هزل» وقیح است و «طنز» متین...

هزل، قصد خنداندن دارد؛ ولی طنز، در پی خنده قصدش عبرت است و با ناروایی و ستم می‌ستیزد. هزل، جنبه‌های مضحک و مسخره را در اشخاص و اشیاء یا حوادث و رویدادها فاش و رسوا می‌سازد... و طنز، جنبه‌های غیرانسانی، دروغ و ریا و دورویی را از زیر نقابها برمی‌آورد و با نوعی بذله و لطیفه حکمت‌آمیز و عبرت‌آموز در معرفی دید همگان قرار می‌دهد.

هزل، بی‌رگ است و کم و بیش سهل‌انگار و سطحی و طنز، متعصب است و کم و بیش جدی و برعکس هزل که چندان دریند نتیجه خود نیست، طنز همان قدر که در عمق مسأله نمود می‌کند، می‌خواهد که آن را از ریشه برآورد. هزل به ناهنجاری و ناروایی موجود، فقط می‌خندد؛ ولی طنز به ناهنجاری و ناروایی موجود، کینه می‌ورزد و می‌خواهد که آن را از میان بردارد. از این روست که یک اثر فکاهی، هر قدر آمیخته با روح انتقادی باشد، جنبه تفریحی‌اش بیشتر است؛ ولی یک اثر طنزآمیز - وقتی استادانه و حکیمانه نوشته شده باشد - می‌تواند در تغییر وضع موجود مؤثر افتد.

بسیاری از فکاهی نویسان، فقط مردم را خندانده‌اند (که این خود نیز خدمت بزرگی به بهداشت روحی جامعه است) ولی بسیاری از طنزنویسان در تغییر وضع موجود مؤثر بوده‌اند. فکاهیات «آرت بوخوالد» هزل‌نویس آمریکایی و همچنین شوخیهای «تریستان برنار»

است که ما را زجر و شکنجه می‌دهد. همچنین آنرا از اهمیت انداختن و ما را از دست آن آسوده ساختن است. این است راز آن‌که چرا انسان از خندیدن به آن‌چه از آن بیم یا ملاحظه دارد، لذت می‌برد: مرگ، بیماری، پزشکان، زنان، عشق، ازدواج، دولت و حکومت و خلاصه بزرگان جهان همه کسانی هستند و چیزهایی که آدمها باید ملاحظه آنها را بکنند و بیمی از آنها در دل دارند و هنگامی که مورد خنده قرار می‌گیرند، در واقع نوعی بیمه است که ما در برابر آنها پیدا می‌کنیم. سرباز آمریکایی به افسر خود می‌خندد برای آن‌که از او بیم دارد. انگلیسی به محافظه‌کاری و مراسم و آداب جامعه خود می‌خندد برای آن‌که گرفتار آن است و در واقع به آن اعتقاد دارد. «مارسل پروست» هم به آدمهای متعصب و به دنیا می‌خندید برای آن‌که دیرزمانی از آنها می‌توسید...

ضمناً بد نیست بدانیم که در فرانسه، «هزل» را HUMOUR و «هجو» را SATIRE و «طنز» را IRONI می‌گویند و کسی را که دارای هوش و ذوق و فراست و ذکاوتی آمیخته با هنر بذله‌گویی و طنزپردازی است، صاحب ESPRIT می‌شناسند؛ ولی نکته شایان توجه این است که هر آدم شوخ و شنگ، متلک‌پران و طعنه‌زن را که به هر مناسبت یا بی‌مناسبت، بیجا و باجا، خوشمزگی و مسخرگی و به اصطلاح خودشیرینی می‌کند، هرگز صاحب ESPRIT که واژه‌ای جامع معانی ظرافت فطری و نکته‌سنجی و لطیفه‌گویی طبیعی است، نمی‌شناسند و شاعران و نویسندگانی را که تنها به مناسبت‌هایی شعر می‌گویند و مقاله می‌نویسند، شاعر یا نویسنده «اوکازيون» می‌نامند!

Occasion در فرانسه به معنی موقع مساعد، فرصت، فرصت خوب، مناسبت، پیشامد و مورد مقتضی، سبب و موضوع است. شاعر یا نویسنده «اکازيون» کسی است که کارش نویسندگی یا شاعری همیشگی نیست، بلکه در مواقع مساعد و به و بنابر پیشامد و سببی و به منظور خاص یا خصوصی قلم به دست می‌گیرد. از این گونه نویسندگان و شاعران فرصت طلب، بسیار داشته و داریم.

است. برخی
نهی زخمی و
چون نسیمی
و یا نوازش
ده است.
صود از هزل،

خادم الفقراء:

دخو علیشا!

علی اکبر دهخدا از پیشگامان شیوه ساده نویسی و بنیانگذار طنز سیاسی در دوره معاصر است. روزنامه «صوراسرافیل» که در آغاز نهضت مشروطیت به همت او و «جهانگیرخان» منتشر می‌شد، در بین آزادیخواهان آن عصر، اعتبار خاصی داشت. این ارزش و اعتبار، تنها از مقالات سیاسی و اجتماعی آن روزنامه، ناشی نبود. ستون طنز این روزنامه که دهخدا آن را با عنوان «چرند و پرند» و با امضای مستعار «دخو» می‌نوشت، به گواهی معاصران دهخدا، پرخواننده‌ترین بخش روزنامه صوراسرافیل بود.

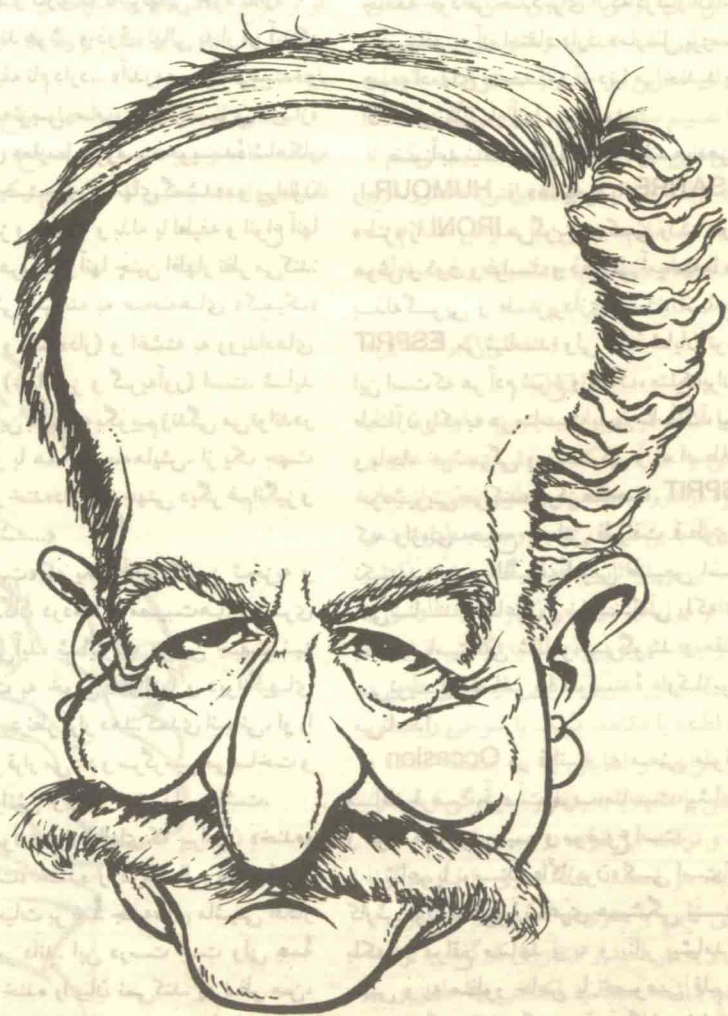
اگرچه دهخدا را بیشتر به عنوان یک دانشمند لغوی می‌شناسند و لغت‌نامه او بیش از هر اثر دیگرش، مشهور و زبانزد است. اما دهخدا در ترجمه، تحقیق، شاعری و روزنامه‌نگاری نیز جایگاه ویژه‌ای در عرصه ادب فارسی دارد.

مقالات طنز دخو، زیاد نیست. مجموعه «چرند و پرند» که نخستین بار به صورت کتاب در سال ۱۳۴۱ توسط «سازمان کتابهای جیبی» منتشر شد، در ۱۳۸ صفحه و به قطع جیبی است. مقالات طنز این کتاب کوچک، نقطه آغازی در طنز سیاسی - انتقادی و الگوی طنزپردازان معاصر ایران بوده است. دهخدا، به حق، معلم و راهنمای همه طنزنویسان صاحب‌نام ایران است که پس از او، قدم به این عرصه گذاشتند و هیچ طنز نویس سیاسی در مطبوعات ایران نیست که از دهخدا، تأثیر نپذیرفته باشد.

«دخو» در اسفند ۱۳۳۴ شمسی، در حدود ۷۶ سالگی، بدرود حیات گفت.

یاد این استاد پیشکسوت عرصه طنز سیاسی ایران، را با چاپ اثری از او، گرامی می‌داریم.

(این مقاله را از کتاب «چرند و پرند» - از انتشارات «سازمان کتابهای جیبی» - چاپ دوم (۱۳۴۳) برگزیده‌ایم.)



در ماکو حرصش درآمد و خون صدها مسلمان را به ناحق ریخت. همان طور که دختر معاون الدوله حرصش درآمد، وقتی پدرش را به خراسان بردند، به زور گلو درد خودش را خفه کرد. همان طور که مهمان خسرو در «مشر» آذربایجان پشت آن درخت چنار حرصش درآمد و میزبان را که اول شجاع ایران بود پوست کند. همان طور که میرزا علی محمد خان ثریا در مصر و میرزا یوسف خان مستشار الدوله در تهران و حاجی میرزا علی خان امین الدوله در گوشه «لشت نشا» حرصشان درآمد و به قوت دق و سل خودشان را تلف کردند و و و ...

بله آدم مخصوصاً وقتی که بزرگ و بزرگوار باشد، حرصش که در بیاید این کارها را می کند. علاوه بر این مگر برادر همین حضرت والا وقتی یک ماه قبل در اصفهان مادر خودش را کشت، ما هیچ نوشتیم؟ ما آن قدر مطلب برای نوشتن داریم که به این چیزها نمی رسد. گذشته از اینها، شما می دانید که پاره ای چیزها مثل پاره ای امراض، ارثی است. حسین قلی خان بختیاری را اول افطار به اسم مهمانی زبان روزه، کی کشت؟

گفت: بله حق با شماست.

گفتم: پدر همین حضرت والا نبود؟

گفت: دیگر این طول و تفصیل ها لازم نیست، یک دفعه بگوئید فرمایش شما نگرفت.

گفتم: چه عرض کنم.

گفت: پس به این حساب ما بور شدیم.

گفتم: جسارت است.

گفت: حالا از این مطلب بگذریم، راستی خدا این ظلمها را برمی دارد؟ خدا از این خونهای ناحق می گذرد؟

گفتم: رفیق، ما درویشها یک شعر داریم.

گفت: بگو.

گفتم:

**«این جهان کوه است و فعل ما ندا
باز گردد این نداها را صدا»**

گفت: مقصودت از این حرفها چه چیز است؟

گفتم: مقصودم این است تو که اسمت را «سگ حسن دله» گذاشته ای و ادعا می کنی که از دنیا و عالم خبر داری، عصر شنبه ۲۱ چرا در بهارستان بودی؟

گفت: بودم.

گفتم: بگو تو بمیری.

گفت: تو بمیری!

گفتم: خودت بمیری!

گفت: به! تو که باز از این شوخیهای داری!

گفتم: رفیق عیب ندارد دنیا دو روز است!

را از جیبش درآورده، اسب کالسکه اش را کشت. گفت: عجب! گفتم: عجب، جمال شما! گفت: مرگ من شما از کی شنیدید؟

گفتم: جناب عالی تصور می کنید که فقط خودتان چون رابطه و دوستی با بزرگان و رجال و اعیان این شهر دارید از کارها مطلعید؟ و ما بکلی از هیچ جای دنیا خبر نداریم؟ گفت: خیر... هرگز چنین جسارتی نمی کنم.

گفتم: عرض کردم مطلب در صندوق اداره ما خیلی است؛ و این مطلب هم پیش آن مطالب قابل درج نیست. گذشته از این که شما خودتان مسبقاً که تمام اروپاها هم درین مواقع همین کار را می کنند. یعنی اسب را در صورتی که اسباب مخاطره صاحبش بشود می کشند. دیگر، شما می فرمایید «حضرت والا حرصش درآمد» شما الحمدلله می دانید که آدم وقتی حرصش دربیاید، دیگر دنیا پیش چشمش تیره و تار می شود؛ خاصه وقتی که از رجال بزرگ مملکت باشد که دیگر آن وقت، قلم مرفوع است. برای این که رجال بزرگ وقتی حرصشان درآمد، حق دارند همه کار بکنند. همان طور که اولیای دولت حرصشان درآمد و بدون محاکمه، قاتل «بصیر خلوت» را کشتند، همان طور که حبیب الله افشار حرصش درآمد و چند روز قبل به امر یکی از اولیا سیف الله خان برادر اسدالله خان سرتیپ قزاقخانه را گلوله پیچ کرد. همان طور که نظام السلطنه حرصش درآمد و با آن که پشت قرآن را مهر کرده بود، جمفر آقای شکاک را تکه تکه کرد. همان طور که آن دو نفر حرصشان درآمد و دو ماه قبل یک نفر ارمنی را پشت یخچال حسن آباد قطعه قطعه کردند. همان طور که آدمهای عمید السلطنه طالش حرصشان درآمد و آنهایی را که در «کرگانه روت» طرفدار مجلس بودند سر بریدند. همان طور که عثمانی ها به خواهش سفیر کبیرهای ما، حرصشان درآمد چهارماه قبل زوار کربلا را شهید کردند و امروز هم اهالی بی کس و بی معین ارومیه را به باد گلوله توپ گرفته اند. همان طور که پسر رحیم خان چلبیانلو حرصش درآمد و دو یست و پنجاه و دو نفر زن و بچه و پیرمرد را در نواحی آذربایجان شقه کرد. همان طور که میرغضبها حرصشان درآمد و درخت های فندق «پارک» تبریز را با خون میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی و حاج میرزا حسنخان خیبرالملک آبیاری کردند. همان طور که یک نفر حکیم حرصش درآمد و وزیر دربار را در رشت توی رختخوابش مسموم کرد. همان طور که پلیس حرصش درآمد و مغز سر میرزا محمد علی خان نوری را با ضرب شش پُر از هم پاچیدا همان طور که اقبال السلطنه

اخبار شهری!

دیروز سگ حسن دله نفس زنان، عرق ریزان وارد اداره شد به محض ورود، بی سلام علیک فوراً گفت: فلان کس ازود زود این مطلب را یادداشت کن که درجش خیلی لازم است.

گفتم: رفیق! حالا بنشین خستگی بگیر.

گفت: خیلی کار دارم. زود باش تا یادم نرفته بنویس که مطلب خیلی مهم است.

گفتم: رفیق! مطلب در صندوق اداره به قدریست که اگر روزنامه هفتگی ما به بلندی عریضه کرمانشاهی ها، یومیه هم که بشود، باز زیاد می آید!

گفت: این مطلب ربطی به آنها ندارد. این مطلب خیلی عمده است.

ناچار گفتم: بگو!

گفت: قلم بردار.

قلم برداشتم.

گفت: بنویس «چند روز قبل»...

نوشتیم. گفت: بنویس «پسر حضرت والا در نزدیک زرگنده» ... نوشتیم. گفت: بنویس «اسب کالسکه اش در رفتن کندی می کردند» ... نوشتیم. گفت: «حضرت والا حرصش درآمد».

گفتم: باقیش را شما می گوئید یا بنده عرض کنم؟

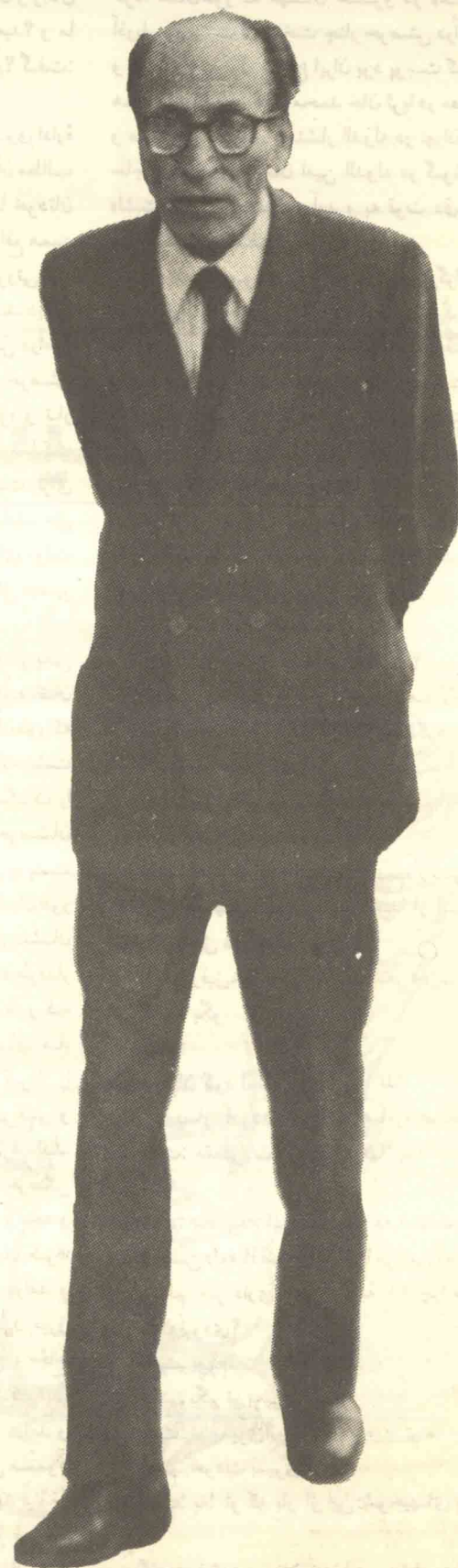
یک مرتبه متعجب شده چشمهایش را به طرف من دریده، گفت: گمان نمی کنم جناب عالی بدانید تا بفرمایید!

گفتم: حضرت والا حرصش درآمد «رولور»

یاد آار ز شمع مرده یاد آار،

یادی از شادروان استاد ابوالقاسم حالت

«مرتضی فرجیان»



شامگاه یکشنبه سوم آبان ماه ۱۳۷۱ آسمان فرهنگ و ادب ایران شاهد غروب فروزان ستاره‌ای به نام استاد ابوالقاسم حالت بود. اختر تابناکی که بیش از نیم قرن در پهنه ادب این سرزمین ادیب پرور نورافشانی کرد و با قلم شیرین و سحرآفرینش دهها کتاب و هزاران مقاله نوشت و ترجمه کرد و سرانجام پس از هفتاد و سه سال (و به روایتی ۷۹ سال) زندگی پرخیر و برکت، پیکر پاک در نقاب خاک کشید و جامعه فرهنگ و ادب ایران را سوگوار کرد.

شادروان حالت از سن پانزده سالگی پا به پهنه شعر و ادب گذاشت و در طی عمر پربارش یکی از یکه تازان این عرصه بود. او به جمیع صفات و ملکات حسنه انسانی متصف بود. خوشرو، خوش برخورد، خوش گفتار، خوش قول، خوش ذوق، متواضع، بی تکبر و مهربان بود. گزافه نیست اگر بگوییم با آنکه صیت شهرتش مرزها را در نور دیده و از او یک ادیب و دانشمند جهانی ساخته بود، کمترین نشانه از خودستایی و فخر فروشی در او دیده نمی شد. استاد ابوالقاسم حالت را به حق پدر طنز نوین فارسی باید دانست. ایشان را من در جمع شاعران و نویسندگان نشریه توفیق شناختم. آن گاه که در سال ۱۳۴۳ مسؤول تنظیم و اصلاح اشعار هفته نامه «توفیق» بودم. هر هفته غزلی و قطعه‌ای و گاه بحرطوبلی از ایشان به دستم می رسید. غرور جوانی و داعیه شعرشناسی گاه و سوسه ام می کرد که دستی در آثار صاحب نامان شعر و ادب ببرم و به اصطلاح به اصلاح آن پردازم. اما تلاشم در این زمینه در مورد اشعار استاد حالت همیشه متفی بود. شعر



ابولقاسم حالت و حسن توفیق
در مهمانی گل آقا (۱۳۷۰/۱۱/۲۳)

در همین شهر به پایان رسانیده‌ام.»
استاد حالت سپس در این شرح حال، از آغاز شاعری، روزنامه‌نگاری، ترانه سازی، شرکت در کنگره نویسندگان، مسافرت به هندوستان، استخدام در شرکت نفت و رفتن به آبادان، ازدواج، سفر به اروپا، بازنشستگی، سفر به آمریکا و عنوان کتابهای متعددشان اطلاعات کاملی داده‌اند که خلاصه آن به قرار زیر است:

«از سال ۱۳۱۴ به شاعری پرداختم و به انجمن‌های ادبی راه یافتیم. در سال ۱۳۱۷ با هفته‌نامه توفیق که تازه فکاهی شده بود و به مدیریت شادروان «حسن توفیق» منتشر می‌شد، همکاری کردم که این همکاری تا آخرین شماره توفیق که به مدیریت «حسین توفیق» انتشار می‌یافت، ادامه داشت. در سراسر این مدت - که بالغ بر بیست و دو سال می‌شد - بحر طویل‌های من به امضای «هدهدمیرزا» و اشعارم به امضاهای «خروس لاری»، «شوخی»، «فاضل مآب» و «ابوالعینک» مرتباً در توفیق به چاپ می‌رسید.

غیر از توفیق با هیأت تحریریه برخی از جراید دیگر نیز همکاری کردم. در هفته‌نامه‌های امید، تهران‌مصور، قیام ایران و خبردار آثاری فکاهی به نثر و نظم داشتم ولی اشعاری که برای درج در هفته‌نامه «آیین اسلام» می‌ساختم، همه جدی و غیرفکاهی بود.

از تاریخ ۱۳۲۳/۱/۲۶ به بعد، هر هفته پنج رباعی که ترجمه منظوم کلمات قصار حضرت امیر(ع) بود، همچنین یک قصیده

استاد حالت در صلابت و محکمی سنگ خارا و در لطافت و ظرافت برگ گل یاس را می‌مانست و به یاد ندارم توانسته باشم به قول معروف حتی یک «واو» را در اشعارشان پس و پیش کنم.
با توقیف و تعطیل دائمی نشریه توفیق در تابستان سال ۱۳۵۰، من هم مثل سایر مردم ایران از فیض خواندن اشعار انتقادی و طنزآمیز ایشان محروم شدم و پس از دیرزمانی هنگامی که در صدد تألیف کتاب «طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب» بودم، ایشان را در یکی از مؤسسات انتشاراتی جلوه دانشگاه تهران ملاقات کردم و از حضورشان تقاضا کردم که یک بیوگرافی کامل از زندگانی خویش را جهت چاپ در آن کتاب در اختیارم بگذارند. استاد حالت با همان فروتنی و تواضع ذاتی قبول کردند و با وجود اشتغالات فراوان به عهد خود وفا کرده و شرح کاملی از زندگانی خصوصی و فعالیت‌های ادبی و فرهنگی خود نوشته و به من دادند که از صفحه ۲۱۲ الی ۲۱۸ جلد اول کتاب «طنزسرایان ایران از مشروطه تا انقلاب» چاپ شده است. استاد حالت در این شرح حال که عنوانش را «شرح زندگانی من» گذاشته‌اند، اطلاعات مبسوطی از زندگانی خود داده‌اند که با این عبارات شروع می‌شود:

«من که نگارنده این سطور هستم، نامم «ابولقاسم» و نام خانوادگی و تخلص شعری‌ام «حالت» است. تاریخ تولد من در شناسنامه‌ام ۱۲۹۲ شمسی نوشته شده ولی به عللی که شرحش در این جا لزومی ندارد، این تاریخ اشتباهی است و ۱۲۹۸ به حقیقت نزدیکتر است. اهل تهران هستم و تحصیلات خود را نیز



محمد خرمشاهی، ابولقاسم حالت
و مرتضی فرجیان، پیشاپیش
اصحاب گل آقا (۱۳۷۰/۷/۲۹)

در تاریخ سوّم آبان ماه ۱۳۲۹ با دختر دایی خود «احترام آئین پرست» ازدواج کردم و اکنون دو پسر به نامهای «ماهور» و «مانی» دارم. «ماهور حالت» با دوشیزه «شبنم هادی طلب» و «مانی» با دوشیزه «افسانه دانش زاده» ازدواج کرده است.

پس از ملی شدن صنعت نفت و تعطیل پالایشگاه آبادان، به فرا گرفتن زبان عربی پرداختم. نخستین بار که با همسرم عازم اروپا شدم، تیرماه سال ۱۳۳۶ بود. در این سفر پس از گردش کوتاه در سوریه و لبنان و مصر، عازم اروپا شدیم و اغلب پایتخت‌های مهم و شهرهای مشهور اروپا را سیاحت کردیم.

پس از بازگشت از اروپا به آموختن زبان فرانسه علاقمند شدم و در این زبان تا حدی که بخوانم و بفهمم و بتوانم ترجمه کنم پیشرفت کردم. مدّت یازده سال، که از بهترین ایام عمرم محسوب می‌شد، در آبادان سپری گردید، اما در تمام این مدّت ارتباطم با مطبوعات تهران بریده نشد و آثارم در اغلب هفته‌نامه‌ها و مجلات، مخصوصاً در «ایران ما»، «اطلاعات هفتگی»، «سپید و سیاه» و «توفیق» مرتباً به چاپ می‌رسید.

در سال ۱۳۳۸ به تهران منتقل شدم و در اداره روابط عمومی شرکت نفت ایران انجام وظایف خود را ادامه دادم. در عین حال با نوشتن مقاله و ساختن شعر و ترانه و سرود و گفتارهای رادیویی، کارهای ذوقی و ادبی و هنری خود را دنبال کردم.

پس از تعطیل هفته‌نامه «توفیق» نیز تحت عنوان «طنز اجتماعی» مقالاتی در «کیهان» نوشتم. مدتی مدیر مجله «صنعت نفت» و مدتی رئیس اداره روابط مطبوعاتی بودم تا خرداد ۱۳۵۲

اخلاقی و عرفانی از من در آن هفته‌نامه دیده می‌شد. ترانه‌سازی نیز یکی از کارهای ذوقی من بود و با ترانه‌هایی فکاهی از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن زمان انتقاد می‌کردم. در بهار سال ۱۳۲۵ آثار فکاهی خود را در دو جلد تحت عنوان «فکاهیات حالت» منتشر کردم. شادروان «رهی معیری» درباره من این شعر را ساخته بود:

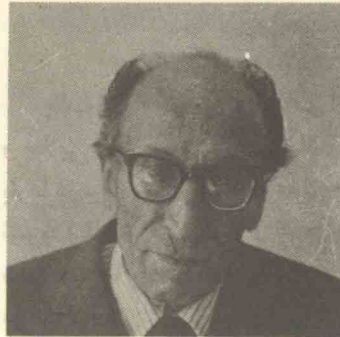
به شعر اکثر گویندگان نیایی حال

زهی ترانه «حالت» که حالتی دارد
در همین سال به نخستین کنگره نویسندگان ایران دعوت شدم که به ریاست مرحوم «ملک الشعراء بهار» تشکیل شده بود. این کنگره از ۴ تا ۱۲ تیرماه ۱۳۲۵ ادامه داشت. در این کنگره دو شعر جدی خواندم و مرحوم بهار به قدری تحسین کرد که بیش از پیش به سرودن اشعاری جدی راغب شدم.

در اواخر تیرماه همین سال به دعوت کمپانی «اورگرین پیکچر» همراه دوتن از هنرپیشگان ایرانی برای دوبله چند فیلم به هندوستان رفتم و در آن جا اوقات فراغت را به تکمیل زبان انگلیسی تخصیص دادم.

پس از بیست ماه اقامت در بمبئی به ایران بازگشتم و در آبادان به خدمت در اداره انتشارات شرکت نفت مشغول شدم. شرکت نفت در آبادان سه نشریه داشت و چنانچه نگاهی به دوره‌های مجله «اخبار هفته» بیفکنید، از اواسط سال ۱۳۲۷ تا اواخر سال ۱۳۲۹ در هر شماره این مجله یک قطعه شعر و یک داستان کوتاه از من خواهید یافت.

مرگ دوست



استاد «ابوتراب جلی» ادیب توانا و شاعر زبردست، در مرگ رفیق و همراه دیرینه خود، استاد مرحوم «ابوالقاسم حالت» سروده است:

گیتی که سرشتش بجز اندوه و بلا نیست
با هیچکسش رابطه مهر و وفا نیست
نقشی است فریبا که در آن رنگ بقا نیست
طرحی است که محکوم فسادست و زوال است
این دورنما صفحه خواب است و خیال است
آن پایه لرزان که تو را تکیه بُرآن بود
هشدار که پیش از تو از آن دگران بود

هر نقطه درین دایره نقشی گذران بود
ما نیز درین مرحله از رهگذرانیم
در طی زمان پای به پای دگرانیم
آن روز که دیگر اثر از هستی ما نیست
دیگر سخن از برتری و پستی ما نیست
افسانه‌ای از عجز و زبردستی ما نیست
پاینده وجودیست که او را اثری هست
بالنده درختی است که آن را ثمری هست
در قلب زمان اهل سخن زنده به ذاتند
سرمست ز پیمانه سرشار حیاتند
در دفتر ایام، حروف و کلماتند
مردان ادب رنگ فنا را نپذیرند
صاحب هنران گرچه بمیرند، نمیرند
ای یار سفر بسته ز سر منزل یاران
در ماتم خود سوخته جان و دل یاران
خالیست بسی جای تو در محفل یاران
هرچند که مانده‌ست تهی انجمن از تو
باقی‌ست نشان ادب از تو، سخن از تو
حالت! ثمر تو آثار تو باشد
اندوخته طبع گهربار تو باشد
میراث تو گنجینه اشعار تو باشد
تو زنده جاویدی و باقیست تو را نام
هرگز نرود یاد تو از خاطر ایام
آبان ۱۳۷۱

که طبق مقررات شرکت نفت به سن بازنشستگی - یعنی شصت سالگی - رسیدم و بازنشسته شدم.
در سال ۱۳۵۴ سفری به آمریکا کردم و همراه پسر «ماهور» که در «دالاس» تحصیل می‌کرد، قسمت اعظم نقاط دیدنی آمریکا و کانادا را گشتم و پس از مراجعت در انتقاد از بعضی آداب و رسوم آمریکایی‌ها مقالاتی طنز نوشتم که در «کیهان» چاپ شد.
در آغاز انقلاب سرود جمهوری اسلامی و چند سرود دیگر ساختم. سرود جمهوری اسلامی در حقیقت نخستین سرودی است که در دوره حکومت جمهوری اسلامی سروده شده است.
کتابهایی که تاکنون از من منتشر شده بدین قرار است:
دیوان و تذکره: دیوان حالت - پروانه و شبنم - کلیات سعدی (با ترجمه اشعار عربی آن به فارسی) - تذکره شاهان شاعر.
طنز و فکاهه: گلزار خنده - فکاهیات حالت - دیوان ابوالعینک - دیوان شوخ - دیوان خروس لاری - بحر طویل‌های هدهد میرزا - عیالوار - رقص کوسه.

مقالات طنزآمیز (شامل هشت کتاب به نامهای: از عصر شتر تا عصر موتور - از بیمارستان تا بیمارستان - زباله‌ها و نخاله‌ها - پابوسی و چاپلوسی - صدای پای عزرائیل - یا مفت یا مفت - دوره دوره خرسواری است - آتش کشک خالته، بخوری پاته، نخوری پاته.

ترجمه از عربی: «فروغ بینش» یا سخنان محمد (ص) با ترجمه فارسی و انگلیسی و رباعیات فارسی.
«شکوفه‌های خرد» یا سخنان علی (ع) با ترجمه فارسی و

انگلیسی و رباعیات فارسی.
«راه رستگاری» یا سخنان حسین (ع) با ترجمه فارسی و انگلیسی و رباعیات فارسی.
کلمات قصار علی بن ابیطالب (ع).
کلمات قصار حسین بن علی (ع).
ترجمه تاریخ کامل ابن اثیر (وقایع قبل از اسلام در شش جلد و وقایع بعد از اسلام در ده جلد)
ترجمه از انگلیسی: تاریخ فتوحات مغول - تاریخ تجارت - ناپلئون در تبعید - زندگی من - زندگی بر روی می‌سی‌سی‌پی - پیشروان موشک سازی - بهار زندگی - جادوگر شهر زمرد - بازگشت به شهر زمرد.
(استاد حالت روی تواضع و فروتنی ذاتی خود، در شرح حالش ذکر نکرده است که در سال ۱۳۲۴ سردبیر نشریه هفتگی توفیق بوده است.)

در اواخر زمستان سال ۱۳۶۶ هنگامی که سردبیر مجله خورجین بودم، روزی ایشان را نزدیک منزلشان در ابتدای خیابان «سید جمال الدین اسد آبادی» ملاقات کردم و ضمن عرض ادب با ذوق و شوق فراوان و در عین ناامیدی به همکاری با این نشریه دعوتشان کردم. وقتی قبولی خود را اعلام کردند شادی و خوشحالی‌ام را حد و میزانی نبود. ایشان به این وعده الحق به خوبی وفا کردند و اولین شعر ایشان در شماره مخصوص نوروز ۱۳۶۷ خورجین چاپ شد که عیناً با مقدمه این جانب در این جا